

مصاحبه اخلاق عبدالحسین

انجمن ترجمه و تالیف

ادبیات

۶



وزارت جلیله معارف

سلسله

۶

مصاحبه اخلاق

برای سال دوم مکاتب رشدیه

محرران

قاری هاشم - قاری عبد الله

بتصدیق

ع، ج فیض محمد خان وزیر معارف

طبع ثالث - تعداد: (۳۰۰۰)

۱۳۰۶

مطبع مفید عام لاہور

کتابخانه

وزارت
سد
ف
:

انجمن دار التالیف
ادبیات
۶



وزارتِ جلیلیہ معارف
سلسلہ
۶

مُصاحِبۂ اخلاقیہ

برائے سال دوم مکاتبِ رشدیہ
محرران :

قاری ہاشم و قاری عبداللہ
بتصدیق

جناب ع، ج فیض محمد خان وزیرِ معارف

طبع ثالث ——— تعداد : (۳۰۰۰)

۱۳۰۶

مطبوعہ مفید عام پریس لاہور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض مرام

المحمد لله بر صاحبان حُسن و فکر سالم معلوم است که غوامض
تربیهٔ اولاد و تعلیم اطفال درین عصر علم و فن ذریعہ های قطعی
و وسیله های شعوری خود را بروز داده چه درباره حیوانات
و چه در خصوص نباتات و جمادات ..

خاصه در نوع انسان که از جرثومه ناقص تا وجود کامل
پی در پی بسیر نمای روحی و بدنی مثل سابقان خود تا بلند
یعنی قطع مراحل کمال روزمره با موافقت و معاونت محیط
طبیعی و صنعی ممکن است و بس -

ضمناً دانسته می شود که کمال افراد در نقاط آتی محتاج مطالعه
است - تا سلسله منطقی از دست نرود - تربیهٔ بدنیهٔ روحیه

و فکریه کتاب هذا متکفل همین سه نکته تربیه است، تربیه بدنیه را در مباحث حفظ الصحه بتعبیر و دیگر اخلاق بدنیه ایضاح میکند، تربیه روحیه را برابطه وجدانی مثل صداقت، دیانت تا بحث وطن ارایه می نماید - تربیه فکریه یعنی شعور لوازم وجود و حیات را در ضمن فصول وطن، ملت، حکومت بتعبیر دیگر حیات جمعیت نوعی اشاره میفرماید - گذشته ازین در هر باب باکشاف افکار صحیح و حواس سلیم رهبری میکند - چه در هر فصل نکات مهم شعور را در ضمن مصاحبه های ادب طفلی و تجربه معلمی دریغ نمیدارد - این اشارت را گاهی در خلال محاوره های شوخی و گاهی در میان حرفهای معتاد محاکمه میکنند - تا خارج مکتب را از امور داخل این دارالتربیه نیز واقف سازد -

فصول و ابواب این اثر اگرچه در نظر اول تطویل محل و اختصار محل بینماید - اما اگر بغور دیده شود سلسله هر فکر را نسبت بلاحق و سابق بیفائده و رابطه نگذاشته - برای صنوف بعد زمین محاکمه و مطالعه را اخطار کرده افکار نو و تربیت تازه را ضمناً جائیگیر قلب و دماغ میدارد -

عجالت دارالتالیف برای تدریس صنف دوم رشدی این اثر را ب معاونت تحریر اعضای خود بوجود آورده استفاده اطفال و تربیه خواهان را بصمیمیت وجدان مهیا ساخته قایل تدریس و تعلیم

اولاد وطن و جامعه میداند -

چنانچه در بالا اشاره شد که سیر تکامل بدون قطع مراحل کمال ممکن نیست کمال این اثر نیز تکامل افکار وابسته است همین قدر دارد که مثل کتبهای اخلاق پیشینیان پُر از نظریات عالی که بیرون از طاقت نو آموزان و خارج از سلسله تصنیف تربیه و تعلیم باشد نیست -

وارثتالیف به سعی و طیفه شناسی وزارت جلیله معارف در عصر تجدید پروریهای جدیت پسند اعلمحضرت غازی برای اولاد وطن همتی کرده رشته هدایتی برای معلم و مربیان داد تا استادان استفاده کنند و لوازم فائده شاگردان گردانند - در نتیجه و طیفه خود را بهمدستی معارف پروری ایفا کرده بیست وارثتالیف را نیز مفتخر خواهند کرد - وگرنه ...
(هاشم شائق)

حفظ الصّحة

همه مشغول طعام بودند - یکبار آواز حافظ جی زاده بلند شد - دیگران که دور تر نشسته بودند متحسّس شده - گوش دادند - غیر از انسان باین قاشق آتش نمیخورد... فکرة دیگر شنیده نشد -

در حال مبصر نزدیک آمده دید که فی الحقیقه از طرف چپ داخل قاشق را یک قوس چرک گرفته در غضب شده سفره دار را آورده نشان داد - سفره دار این قصور را بسر آشپز انداخت - اطفال که پیشتر آمده نان خود را خورده بودند باگرد حافظ جی زاده جمع آمدند -

کیفیت حال را فمیده عذر سفره دار را نه پسندیدند - چه آشپز اگر چه در نظافت قصور ورزیده اما وظیفه سفره دار بود که وقت احضار سفره نگدانی میکرد گفته همه طرف حافظ جی زاده را التزام نمودند - حافظ جی زاده باشتهای گرفته از سفره نیم سیر برخواست - تنها از میان آنها پسر آشپز نزدیک آمده گفت: خوب اگر چه این قاشق مثل هر روزه شسته نیت اگر از طعام از نظر نباید کرد - آیا یا دست خورده شکم خود را سیر نمیتوانید بکنید؟

شما تصور پدرتانرا پوشیدن میخواهید - البته لائق احترام - پدر همین است - اما حق را نباید پوشاند گذشته ازین میان قاشق ناشسته و دست غبار آلوده - و لوکان شسته باشد در تفاوت چه فرق شد گفته تردید کرده بطرف شرکای سائره متوجه شده منتظر تائید قول خود گردید - دیگران غیر از قسم جواب واضحی ندادند و همه یکجا از طعام خانه بیرون آمدند -

بعد از دو ساعت تفریح و هوا خوری زنگ اول زده شد - شاگردان بصنف آمده حاضر درس شدند - هفت معلم پنی هم از اوطاق خود با برآمده هر کدام بصنف با منقسم گردیدند - و برنده، معلم اخلاق بسر معلم خطاب نموده - بسیار خوب حالا اجرا میکنم - سخن در وقتش همین ساعت درس این جماعت موافق پروغرام، اخلاق بدنی (حفظ الضمه) میباشد، گفت

چه بیئت معلمین و ر اثنای تفریح اطفال از کیفیت قیل و قال طعام خانه خبر یافته سفره دار و آشپز را طلب نموده بعد از محاکمه باتفاق مجلس بتکدیر این دو و نصیحت حافظ جی زاده قرار داده بودند - اگر چه معلمین حق سبحان حافظ جی زاده میپنداشتند - اما از آواز بلند کرده در طعام خانه شور انداختن - او نیز ممنون نبودند - تکدیر سفر دار و آشپز از طرف سر معلم

ایفا شده نصیحت حافظ جی زاده معلم خود شان محول گردیده بود. اینک سر معلم همان قرار را به معلم یاد آوری نموده دوباره اشارت میکرد.

مختصر معلم در صنف را واکرده اطفال را بحال سلام سپر ما دیده اجازت نشستن داد. همه جا بجا نشستن معلم گفت. در طعام خانه چه مناقشه بود ؟ بجواب این سوال عمومی، سر جماعه خود را مؤظف دانسته.

صاحب ! قاشق نان حافظ جی زاده بسیار ستره (پاک) نبود. و بنا بران طبیعت آنها خفه شده شوریدند.

بسیار خوب گمان میکنم بزمی این مسئله را به مبصر صاحب فمانیده نتوانسته آواز خود را بلند کرده راحت دیگران را اخلال نموده ؟ یا اینکه شرکای خود را نیز از اهمیت حفظ الصحة عالی کردن میخواست ؟ یا سبب دیگر داشت. درین هنگام حافظ جی زاده از بلندی آواز خود شرمیده در مقام معذرت گفت :-

معلم صاحب ! بهفته گذشته نیز بشقاب همین برادرم (به یک نفر شریک خود اشاره کرده) ناشسته بود. هر قدر گفتیم فرق نه کرد. گذشته ازین برادر بزرگ من کاتب شفاخانه امانیه است از مسئله نظافت اسباب نان، خانه و

لباس دور دراز بحث میکند و اهمیت او را با شرح میدهد
 قواعد حفظ الصحة را توصیه میکند که از لوازم همه زندگی است.
 معلم باین بیانات خوش شده از بی تیراکی - امروزه
 این بچه صرف نظر کرده خاصه برای درس آنها موضوع خوبی
 بدست آمده بود بنا بران یکے از طلباء را که فرزند مدیر
 شعبه طبیه بوده بطرف چپ مرتبه اول نشسته بود، خطاب
 کرده پرسید -

- بچم (بچه من) ! شما بگوئید از ترکیب حفظ الصحة چه
 می فهمید -

- صاحب ! انسان برای حفاظت سلامت بدن خود باید
 نظافت رعایت کرد -

- کدام یک از شما این بحث را واضح تر بیان کرده
 میتواند - فرزند میانه ڈاکتر عبدالرحیم خاں برخاست -

- صاحب ! اولاً این را عرض میکنم که انسان بسبب بی
 اعتدالی همیشه محتاج و اکثر است این است که هر روز
 از هفت بجّه تا ساعت نه روز از چهار بجّه تا هشت بجّه
 شب صد ها انسان به خانه ما از خورد و بزرگ مراجعت
 می نمایند خلاصه باید هر کس در خوردن خود اعتدال صرف کند
 - دیگر که آرزوی سخن گفتن دارد ؟ بچّه دیگر :-

- صاحب! انسان باید در پوشیدن خود موافق گرما و سرما،
لباس ستره و لائق داشته باشد -

- دیگر چیست؟ دیگری -

- صاحب! خانه خواب، نشست، طعام و کار هر یک بقدر
امکان جدا - جدا باشد - تا که از هوای پاک هر خانه در ساعت
هائے اقامت تنفس لازم کرده تواند

- حفظ الصحه باز چه میخواهد؟ سرجماعه برخاست!

- صاحب! اینها که میفرمایند، درست است، اما یک چیز را
فراموش کردند - ورزش - تربیه بدنیه نیز از قواعد لازم حفظ الصحه
است - خلاصه هر یک ازین اطفال بقدر شنیده، خوانده، ویده چیزی
که در مغز خود جای داده بودند - بیان کردند معلم ایضاحات ایشان
را کافی ندیده چه هر کدام از ایشان یک قسم قواعد حفظ الصحه را می
گفتند - این است که معلم خود ایضاح کرد -

- فرزندان من! هر کدام شما تنها یک قاعده حفظ الصحه را بیان
کردید - گفته - هائے شما نه خطا بود نه پوره و کامل! حالا هوش بکنید!
اولا، حفظ الصحه را موافق گفته های شما خلاصه بکنم: (یعنی حفظ الصحه
موافق قواعد معلومه در خوردن، نوشیدن، لباس، تنفس، اعتدال، و
نظافت بکار برده از قوای بدنیه و طبیعیه استفاده کردن است)
اینک معلوم میشود که حفظ الصحه چیست بقای صحت بدن و روح قواعد

لازمه خوردن، نوشیدن، تنفس بوده شخصی که بقواعد او رعایت کرد، از احسان خلقت غافلانه بهره میبرد و گرنه برای همنوعان خود بار و ضرر می شود. انشاء الله درس آینده را بتفصیل و بیان او حصر خواهیم کرد.

شاگردان این بیانات مختصر که معلم روی نخته نوشته بود - مشغول استنساخ و نوط (قید) شدند -

درین اثناء زنگ تفریح زده شد و بعضی برای اكمال استنساخ در جماعت ماندند - بعضی که نقل کرده بودند همراه معلم یکجا برآمدند - اما بمصر آمده کلکین با را کشاد و ماندگان نیز مجبوراً بیرون رفتند -

طعام

- فرزندان! دیروز تفصیل و بیان حفظ الصحه را وعده کرده بودیم حال اولاً از طعام بحث کنیم؛ عقلاً میگویند «خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن...» این فقره، اساس حفظ الصحه خوردنست، چه غذا برای تلافی مافات و تقویه ترکیب اجزای بدن است. برای اكمال این عمل خاصه تجلیل (بهضم) اهمیت زیادی دارد، یعنی پیش از بهضم نان اول، دوم را نیاید خورد و طعام را در ساعتی معین و موافق فصول و آئیم باید صرف کرده لذا - آلات بهضم مثل دهن و دندان را پاک و محافظه باید کرد -

با دندان چیزهای سخت را شکستادن همچنان که ینمای دندان
را خراب کرده در اساس دندان رخنه می اندازد این چنین استعمال
حلیم، سکریت، ترشی و مسکرات برای دندان آن قدر مضرت دارد
که بعد از وقوع تلافیش ممکن نمیشود - علاوه برین اینها لعاب دهن
را افساد و قوه ذائقه را خراب و وظیفه معده را اختلال کرده
کیفیت هضم را تنقیص میکنند - چنانچه بعد از طعام آب بازی و
استحمام مضر صحت است - خوب خاییدن، گرم نخوردن و از طعام
کنه و خام خاصه از میوه ناریده، احتراز کردن، بیابکی ظروف و آلات
اعتنا نمودن لازم است، با دست خوردن بیم خلط گرد و غبار دارد -
اگر نوع طعام مکرر نشود و نیز ترکیب و تقویه اجزاء بدن کفایت
نمیکند پیش از سیری دست کشیدن از پر خواری مجابست کردن
ضرور است - صرف طعام شب مانده و روکشاده موافق نیست - اگر
اتفاق افتد دوباره گرم و سرخ باید نمود - وقت قدم زدن در
بالای راه صرف طعام کردن نیز - چنانچه از خفت طبع و مزاجت -
موجب اختلاط گرد و غبار می شود - همچنین وقت باد تند، درها را
کشاده طعام خوردن موافق حفظ الصحة نیست -

خلاصه غذا برای تلافی چیزیکه از بدن فوت شده و یا برائے
قوت ترکیب جسم است بنا بران در لطافت و استعمال آلات هضم
رعایت باید کرد -

..... برین وجه مقصد خوردن وظائف آلات تحلیل خلل دار میگرد
 گذشته ازین شکر نعمت از دست نیرود
 معلم میخواست به بحث نوشیدن شروع کند چشمش بساعت
 خورد که روی میز ایستاده دید که دو دقیقه از وقت مانده قطع
 کلام کرد. بیتی را خوانده بود که آواز توپ چاشت را شنیدند،
 معلم نیز بیرون شد.

آشامیدن

معلم وقتی که داخل صنف شد روی تخته سیاه را پاک کنانیده
 کلمه آشامیدن را نوشته گفت -

- بهترین چیزیکه برای فحایت اجزای جسم در یکشب و روز
 قریباً چهار - پنج پا و صرف میشود همین آب هست که از هزاران
 سال باین طرف فواید غذائیت او را مردم درک کرده اند -

آنها از حیث شرب خیلی محل احتیاط میباشد نخستین برای
 نوشیدن آب منبع چشمه خدا داد و امنه کوه مثل آب پنهان مفید
 است - خاصه بعد از قطع مسافه از میان سنگلاخ قابل تر صالح تر

می شود - دوم آبهای دریا بشرط آنکه همه سواحل دوریا را
 در میان آبادی دیوار کشیده محفوظ داشته باشد از دریا ئیکه در
 پهلو کناره آنها یا دارای شرعهای حیوانات و انسان باشد
 لائق شرب نیست. چه شرط آب گوارا و مفید صحت آنست که

از بوی، رنگ و طعم بیگانه عاری باشد آبهای چاه، باران، برف،
 حوضها و دریاچه ها قابل نوشیدن نیست، آب ایستاده مضرحت است.
 چنانچه آب مخلوط با ملح آهکی مفید نیست. همچنین بخار آب شده
 نیز هرگاه همراه هوا مخلوط نباشد بطی المضم است. آبهای منقوع
 چای و برگ و یا مخلوط بعضی اجزاء، بتوصیه و تجربه اطباء سنجیده
 کاران صرف کرده می شود.

مشروبات مسکریه بهیچ صورت قابل اعتیاد شرب نیست. چه
 کسیکه اعتیاد را کل پیدا کرد، برای، عائله، جامعه و بنی نوع خود
 بار، ضرر و ضیاع است. مبتلائی او نیز طولی نمی کشد که از
 جامعه حیات بسبب فرسودگی اجزای جسم هلاک و محوشده بیرون
 میرود. یا هر قدر که در قید حیات است، در غلوت و انجمن بارگران
 قاطر خود و دیگران است، یسا عائله که با سعادت تشکیل یافته بعد
 از اعتیاد این بدبختی پریشان گشته، گاهی بخود کشی گاهی بصورت
 اضرار او متعلقان را گذشته ازین حیات چنین اشخاص همیشه آشفائی
 سفالت و تبیلی، بیگانه ذکا و شرف است.

در دین حنیف ما حرمت مسکرات به همین حکمت است که
 سعادت و وجود همکنان را نایم نموده. درین اثنا فرزند عتید الکرم
 قنّاد گفت:

— صاحب! قاقائو و قهوه نیز کم معمول و معتاد شده فوائد

او چیت -

- این ها برای تنبیه اعصاب و هضم گاهی استعمال شود ممکن است - مثل متقوع چائی و سائره که در بالا شرح دادیم شاگردی علاوه کرده

- صاحب چندیت بعد از طعام چاشت برائے ما شربت کشمش و مویر نمی دهند - البته آنهم خالی از فائده نبود -
- بی نور چشم! برای هضم طعام خیلی مفید است - ولی امروزها در عوض او یک - یک پیاله چای سیاه شیرین که بایلو میدهند - جایگیر او میشود - چه مقصد از شربت کشمش نیز همان مخلوط شکر است که هضم را تسهیل میکرد - شیرینی برای بدن از احتیاجات دائمه است که در بحث وجود بشر و جگر تفصیل او را خواهیم دانست -

زنک آزادی شنیده شد - معلم بحث تبیس را بفردا گذاشته خدا حافظ گویان از میان اطفال بیرون رفت -

تبیس

غیر از احمد علی همه حاضر بودند - معلم موافق وعده خود میخواست بتقریر تبیس (پوشاک) شروع کند - درین اثنا یخن بالا پوشش خود را تا دهن و پس گردن بالا کرده احمد علی از در داخل شد - بعد از سلام بجائے خود میل نشستن کرد - معلم فرصت را موافق

یافته -

فرزند امروز پانزده حمل است اگرچه باران این صبح بسبب
 تنجرات طبیعت هوا را چیزے سرد ساخته با اینهمه بالا پوش خود
 را مثل همصنفان در برنده (توریدور) پهلوی در بالای کوت بند
 میگذاشتی، چو تکم این تنبیه دوسه بار تکرار یافته بود احمد علی گفت:
 - معلم صاحب بیم آن بود که از جمله اول درس می مانم،
 مضطرب بودم - فکر می نمودم یا نظرف مشغول گشته داخل در سنجانه شدم -
 معافی میخواهم مگر (بطرف یک نفر که دوریشی کرک تباتی در بر و
 در مرتبه آخرین بود) اشارت کرده (این ها نیز نصیحت شما را شنیده
 اند - گذشته ازین مثل من نیز دیر نمانده اند - چرا گردن خود را
 پیچیده نشسته اند؟ آن شاگرد در حال از جای خود برخاسته
 - گلوی من امروز آشوب داشت علاج مالیده ام بنا بران
 با گردن بند (دستمال گردن) نشسته ام -

معلم ازین چالاکی، عذر هر دو را اگرچه قبول کرد اما ازین
 موضوع در نگذشت و بیانات خود را بخاوره مشهوره لطیفه آمیز
 سر کرد:

- میگویند "آدم و لباس، خانه و پلاس" بی این سخنی است
 نیم لطیفه و نیم جدی - چونکه در مقابل این حرف از یک طرف آدم
 و لباس آدم نمی شود - بعقل است - گفته اند! از طرف دیگر شرف

مکان بواسطه ساکن او (نه بفرمایش) فرموده اند - ظاهر آیکی دیگری را تردید میکند - اما قرائتی که در محاورات زبان زد شده بی حکمت بنشأ نیست : ضرب المثل اول « لزوم هر چیز در موقع خود ضرور است » را نشان میدهد - همچنانکه انسانها موافق سن ، طرز معیشت و فصل و محیط محتاج خواب می باشد ، اینچنین محتاج لباس موافق فصل و محیط و سن و اصول معیشت هستند - مثلاً در در ممالک گرم سیر مردم بالباس معمول پنبه و نخ نازک اکتفا کرده میتوانند - یعنی باین قدر و این ماده رفع احتیاج میکنند - خاصه در چنین جایها بیشتر لباس های سفید ، نباتی و خاکی می پوشند - تا حرارت آفتاب نفوذ زیادی کرده گران و مضطرب نسازد - چنانچه آیام تابستان اهالی دانت کابل طبعاً همین رنگها و همین مواد نازک را ترجیح میدهند -

برعکس اهالی سرد سیر لباسهای پشمی و پوستهای بلند مورا نسبت به نخ و پنبه دار اختیار میکنند واضح تر کنیم :

مردمان قدیم بدون وباخت پوست حیوانات را برای رفع احتیاج استعمال میکردند - چنانچه اهالی نواحی قطب تا امروز بهمان حالت - سبب اور ظاهر است که از یک طرف دسترس پیچیز دیگر نبودند و از طرف دیگر محتاج چنین لباسهای کلفت و سنگین می باشند -

اما اهالی منطقه معتدل پوست را باغخت کردند بواسطه بعضی
 دوا موی هایش را جدا کرده یا یکدیگر بافت داده یا مالیده تنگه ها
 و قماشهای متنوع بعمل آورده استعمال نمودند، زیرا پشم در
 وقت لزوم برای حفاظت گرمی بدن - که نسبت به پنبه و کتان
 کمتر ناقل حرارتست موافق می باشد - مخصوصاً یافته و یا مالیده پشم
 اگر کلفت و لک بتعبیر دیگر نرم باشد، برای حرارت بدن خیلی
 حمایت کار است، چه، میان مسامات و چشکهای نازک آن قماش
 یک قسم هوا نجوس میماند - از آنجا که هوا برای نقل حرارت کمتر
 واسطه می شود، گرمی بدن بزودی ضائع نمیکرد و خوب ست
 خلاصه لباسهای زمستانی در مملکت سرو سیر باید از پشم معمول
 بوده نرم و لک باشد - زیرا درین ایام طبعاً بدن انسان بیشتر
 حرارت خود را خارج میکنند - البته چنین لباس مانع خروج حرارت
 می شود و گرمی بدن ضائع نمیکرد و بشرط آنکه رنگ و لباس نیز
 تند تیز باشد - نه سفید و کم رنگ .. این است که تنگه های
 وطنی ما - بشرط تنیدی و سنگینی رنگ از تنگه های خارجی بسبب نرمی
 و لکی در زمستان مفید است - چه در پشمی و چه در پنبه و نخی زیرا
 لباس پنبه نیز در حفظ حرارت بدرجه دوم قابل استعمال است -
 چون معلم لحظه سکوت کرد و منتظر فرصت، عبدالله اذن خواست
 و گفت:

- معلم صاحب بعضی از دہاتہا میگویند چنین لباسها را در تابستان نیز فائدہ دارد حتی استعمال میکنند اصلی دارد یا نه؟
 - بل نور چشم و قتیکہ بدن زیادہ حرکت کند حرارت بسیار می شود۔ بنا بران جسم از حال معتاد خود زائد الوصف زیر عرق می ماند چہ روی جلد انسان چشکہای بسیاری بیاشند کہ عرق و روغن افزا می کنند۔ عرق بدن را زود بر طرف کردن لازم است لباسہائے نرم و لک لیشی و یا پنبہ۔ بجلب و جذب او قابل تر بودہ از کثرت عرق کہ جسم را عفونت ناک و چرک می سازد و پاک میدارد۔

درین وقت معلم مسئلہ دیگری کہ متعلق لباس بود برای اتمام این بحث در میان آورده در ضمن سوال خواست ایضاً بکند۔
 - گفت از شما کدام یک نفر جواب خواست دادہ میتواند کہ تنگ خوشت یا فراخ؟

پسر فرماندان کلک خود را بالا کردہ گفت :

- لباس باید بہ بدن چسبیدہ باشد تا وقت کار بدست و پای چسبیدہ مانع فعالیت نشود۔

معلم چیزی نگفت محمد حسن گمان کرد کہ جواب این بچہ پسند معلم نیست برخاست۔

- لباس باید فراخ باشد۔

شاگردان منتظر این بودند که کدام یک ازین جوابها را معلم می پسندد. بعد از لحظه تامل جهت اصلاح، قاعده موافق را بیان کرده گفت -

- نه چنان تنگ و نه چنین فراخ - چه اگر بسیار تنگ باشد ضرر یک محمد حسن میگوید، بحصول می آید - اگر زیاده فراخ باشد محذور یک احمد حسین میگوید، پیش می شود -

آنها نیز خوشدل شدند چمنه های دیگر او را بحث تنفس گذاشته بعد از تاثیر طرز معیشت، اقلیم، موسم تاثیرین را در خصوص البه (کالا) ایضاح کرد - این را نیز باید دانست که جسم سالخورده گان نسبت به بدن جوانان مواد عضویه کمتر داشته فعالیت حیاتیه چنین اشخاص تنزل کرده بنا بران حرارت شان کاسته شده بمحافظه گرمی بسینه زیاده تر محتاجند - چنانچه ضعیف و لاغر بنیه گان بچه دیگر بر خاسته پرسید:

- معلم صاحب آیا عرق بدن فائده دارد یا خیر معلم هنوز بجواب او مبادرت نکرده بود که زنگ تفریح زده شد - معافی.

- یک قسم سوال شما را انشاء الله بحث تنفس در روز چهارشنبه حل خواهد کرد، گویان بکجا بیرون شدند -

تنفس

از آنجا که امروز نوبت نگرانی بعهده معلم طبیعات بود بعد از زنگ تفریح، در برنده ها گردش نموده - محاوره و مذاکره بچه ها را در خارج صنف یعنی گفتار و کردار ایشان را در حال آزادی و دور از چشم معلم نیت یک دیگر تفحص کرده اسم و طبیعت شان را قید ذهن و دفتر یاد داشت خود میداشت تا درجه حسن حال شخصی و اخلاق اجتماعی اطفال را بنجیده در مجلس معلمین تسهیل مذاکره نماید و زمین ترفیع و با شهادت نامه آنها را حاضر سازد -

درین اثنا از پیش درسخانه شعبه اول میگذشت دیدم پیش تخت سياه ایتاده خطائے افقی و عمودی بیاری کشیده باهم ربط میداد - پرسید:

- نور چشم! چه میکنی؟ وقت تنفس و تفریح است در ظرف چهل و پنج دقیقه درس، بدنت از یکجا نشستن و دماغت از تفکر نمودن مانده شده رفع این کسالت در ظرف همین ده دقیقه تفریح ممکن میشود - علاوه برین در یک خانه که تقریباً ۲۵ نفر بچه از هوای او تنفس کرده مواد مفید او را گرفته اجزائے بیفایده و یا مضره گذاشته اند - باید درها و کلکین ها را کشاد - درین اثنا که شاگردان بتفریح مشغولند هوای درسخانه را تصفیه باید کرد

وگرنه تنفس چنين هوا در ساعت آخر زهر و مملک خواهد شد -
 مهندس زاده مقابله کرده نتوانست - چه ساعتهاى تفریح
 در صنف ايتادون ممنوع بود - تنها اين قدر عذر مقبول پيش آورد -
 معلم صاحب همين ساعت سبق مابحث مربع و مکعب بود -
 معلم حساب کشيدن نقشه يکدر بند حويلی را وظيفه داده که عرصه
 او طولاً ۲۵ و عرضاً ۵ اگر يا خانه يا بعضی در شرق و بعضی در
 غرب پانزده در پنج گز زمين را فرا گرفته باشد - مثلاً در جانب
 غرب یک خانه خواب، یک خانه بزرگ (دکوتی) چائی و اختلاط
 و یک خانه مسامی مرد و یک خانه مشغوليت زن و یک دبليز که
 براى اسباب ضروری و یک خانه کک خورد و ديگر را دارا بوده در
 طرف شرق یک مہمانخانہ، یک طعام خانہ، یک کارخانہ (آتش خانہ)
 یک تحويل خانہ، یک خانه خدمتکار، یک مکان و غسل خانہ را
 گنجائش دهد - پسر مهندس ميخواست ابعاد هر کدام از اين خانه يا
 را بيان کند معلم :

بيا فرزند يقيناً اين را در باغچه بفهمان که اين نقشه را چه
 طور کشيدن ميخواہی پنجره بار او از کنانيد و بطرف باغچه روان شد -
 چون اين دو نفر از برنده داخل باغچه شدند معلم پرسيد :
 - بيار خوب افراد عائله چند نفرند، سرمايه چه قدر،
 دو مرتبه باشد يا یک مرتبه، برای صحن حويلی که بايد باغچه

داشته باشد چه فحش می ماند؟ شاگرد جواب داد:
 مقدار آنها را اولاً بتقسیم معین میکنم گفته اختصار کرد - چه
 همضغان او پیش روی ورزش خانه که میدانچه خوبی مثل میدان
 تنیس داشت، مشغول شغف بازی (برس و رهاشو) بودند -
 آرزوی شدید تماشا و اشتراک دانشگاه شده معلم نیز هوس
 و ذوق طفل را درک کرده موضوع مصابه را تغییر داده
 میل او را تقویت نموده پرسید :-

- این بازی را که نشان داد؟

شاگرد بجای جواب داد:

- معلم صاحب ورزش دوسه روز شد که تعلیم کرده
 شرکا همه آموخته اند -

معلم طبیعت یعنی نگران امروز داخل درس خانه شد -
 اطفال آداب سلام بجا آورده بجای خود اجازت نشستن یافتند
 معلم گفت:

- همین ساعت بمعلم اخلاق و دروس اشیاء خبر رسید که
 دو ساعت قبل در ولادت خانه از عیال داری شان یک بچه نو
 تولد یافته و اینها را برائے بعضی سامان خواسته اند - بنا بران
 بوضع خود مرا وکیل ساختند - میبرجماعه از طرف اطفال
 - بیار خوش آمدید صاحب گفت - دیگران نیز با سیمای

بشوش خود اظهار خورسندی کردند - معلم از محبت و اظهار الفت اطفال
شاد شده بموم خطاب نموده گفت :

امروز افراد عیالدار سی و فرزندان معلم صاحب اخلاق شش
نفر شد؛ بعد خانه خواب ایشان باید نسبت بسابق دو گز مکتب
وسیع تر باشد - چه برای هر نفر در آشنای هشت ساعت خواب
جاییکه گنجایش همیقد هواوار داشته باشد لازم است -

از مناسبت فرمائش معلم، همه اطفال نقشه معلم حساب را
یاد آور شده؛ بلی صاحب، معلم صاحب حساب نیز چنین فرمودند -
معلم، مهندس زاده را بخطاب خود تشخیص داده گفت -
- شما بگوئید تنفس چه فائده دارد ؟

- انسان به تنفس طبعاً مجبور است خدا نکرده کیکه از تنفس
عاجز ماند؛ هلاک میگردد -

- نظر بوظیفه که معلم صاحب حساب بشما داده برای اقامت
سه نفر، خانه خواب شان چه قدر وسعت هوا داشته باشد ؟
- تقریباً شش گز طول، چهار و نیم گز عرض و سه گز ارتفاع
بکار است - تا تقریباً اوقات خواب خود را در آنجا بسر می برند -
تنفس آنها از هوای کافی باسودگی ممکن شود -

- خوب است بچم تو بنشین شما (بیک نفر دیگر اشارت کرده)
بگوئید تنفس هوای کافی یعنی چه ؟

- انسان هرگاه از هوای صاف تنفس کند قلبش فرج مییابد و گرنه خفه می شود. مثلاً تنفس و رجای دود و عفونت ناک نسبت بنجاته که در پایش کشاده یا صحن حویلی و باغچه سبب تنگ دلی می شود.

و تئیکه معلم طاقت اطفال را بهمین سؤاها نمجیده خود با ایضاح شروع کرد:

- نورچشمان! هر کدام از شما جوابی که دادید قابل تصحیح و و ایضاح است. حال باید دانست تنفس برای انسان و سائر ذی روح احتیاج طبعی است - یعنی انسان هوای صاف کافی را از راه بینی، دهن و جلد گرفته به شش برده ذرات لازمه را بخون داده مضره را بیرون میکند - بتبعیر دیگر اجزای بدن بواسطه خون ماده مؤلفه الموضه اکثیرن، را از تنفس هوا گرفته در عوض او ماده بیفائده یا مضره اعاده میماند.

اینک کیفیت و قائده تنفس .. برین وجه انسان باید اولاً تنفس را از هوای صاف کند و تقریباً در هر ساعت ۲۵ - ۳۰ لیتره هوا داخل بدن نماید (یک لیتره ده یک متره مکعب است) خانه که درو سوراخایش تماماً بسته، جائیکه گلخن، و گیگان، بخاری و دودگردان باشد - کذا موقعیکه از بی لطافتی پارو و سائره متنفض بوده مثل خانه پست سقف و زیر خانه کم وسعت

و کم منفذ مضر میباشد. چه، انسان از چنین مقامها هوای کافی تنفس
 کرده نمی تواند. شب در خانه گلدان ها نهادن یا زیر درختها و میان
 نباتات خفتن، در پهلوی مکان خانه خواب داشتن، در صحن و
 یا اطراف حویلی آب ایستاده بودن نیز در تاثیر هواست آنجا یها
 ضرر و تهنکه زیادی دارد.
 شاگردی پرسید.

معلم صاحب شافرنوید که انسان از راه جلد نیز تنفس میکند این چه طور می شود
 معلم گفت:

بلی، آدم چنانچه از راه بینی و دهن نفس گرفته میسر بد. از
 راه مسامات جلد بدن، نیز تنفس می نماید. بشرط آنکه دائماً
 بدن پاک و تطیف باشد و گرنه مسامات دقیقه جلد بدن بسته میشود
 برائے مرطوب و نرم داشتن را به پوست بسته می شود
 چه از یک طرف عرق و از طرف دیگر روغن می تراود. اینک
 بسبب نظافتی هم راه این افرازات مسدود هم هوا گرفتن او
 بند می شود. چه جریان هوا گردد و غبار بسیار می بروی جلد جمع کرده
 بدن را چرک میگیرد. علاوه برین ممانعت چرک و روغن لباس
 تنک نیز به تنفس سکنه میسر بد. چنانچه بواسطه این گردد و غبار
 بعضی ذرات مضر مرضی نیز در مسامات جمع شده تولید نشود و نما
 بسیار امراض میکند. اینچنین تنفس راه دهن بیم و رود غبار

مضریش دارد که سبب نشو و نمای مکروب - حیوانات ذره بینی -
بد می شود -

خلاصه هوای کافی یعنی صاف که اصل مایه تنفس است
در فستقل پاک و واسع وجود دارد تنفس در چنین جایها باعث
صحت اعضاء سلامت مغز بوده از گردش سر نشیان معده
گرافنی حساسیت محافظت می ماند - این است که هوای یا غچه از
خانه و هوای فضاها می واسع مثل دہات و دامنہ ہای کوه
از حوبی بہتر و قابل تنفس است چو در اینجا ہا ہوا بیچ گاہ محصور
و بی حرکت نمی باشد - و دائماً متحرک صاف و ستروہ می ماند -
معلم و قتیکہ ایضاحات خود را باینجا رسانید، طفلی کہ حکمت
عرق را پریدنی بود اسف شہہ نمودہ مترج شد - گذشتہ ازین
وقت تفرج نیز آمدہ بود -



حکمت علمی

امروز معلم اخلاق در ساعت تعلیم خود مصنف در آمد -
شاگردان دم راه او برخاسته رسم آداب بجا کردند معلم گفت :-
چند وقت می شود با شما از حفظ الصحه مصاحبه داشتیم اندکی
ازو (بحث تنفس) باقی مانده بود، دیروز میخواستیم تمام کنیم، دفته
برای ما مشغولیتی پیش آمد، معلم طبعیات را که ساعت خالی
داشتند، نایب خود مقرر کرده بودیم، تمییدانم چیزی بشما تفصیل
کرده باشند یا خیر؟

سر جاعه گفت: بی تفصیلات شانی راجع به بحث تنفس
نمودند همه ما مستفید شدیم.

م - خیر حالا خاطر ما جمع شد تا یک حد از حفظ الصحه با شما
صحبت کردیم، دم نقد برای شما همین قدر کافی مینماید، ازین جهت
میخواهیم زمینه سخن را بدل کرده بعد ازین چند وقت از (حفظ الصحه)
روح، صحبت نماییم.

س - مگر حفظ الصحه و رعایت اصول آن محض برای صحت
بدن بوده برای صحت روح نیست، و حفظ الصحه روح چیز دیگری
است؟

- بی نور چشم! اگر چه در ظاهر حفظ الصحه معروف و رعایت

توانین آن سبب می شود از صحت روح چه وقتی که بدن صحیح و سالم باشد روح هم سالم و در بدن مطمئن می باشد و هرگاه بدن علیل شود روح هم علیل خواهد گشت، ازین جهت عقلاء (عقل سالم و در بدن سالم) گفته اند و نیز (رای العلیل علیل) مثل است مشهور اما وقتی که وقت کنیم معلوم می شود که صحت روح و ترقی آن بهالم حقیقت انسانی وابسته است بر رعایت حفظ الصحه و بگیری که آنرا حکمت عملی (مزایای انسانی) میگویند و تا روح پاینده حکمت عملی نباشد و نوگر باخلاق نیکو نشود نمیتوانم (بعض صحت بدن و رعایت حفظ الصحه معروف) او را صحیح و تندرست خوانیم بلکه بیمار خواهد بود.

صداقت

درین وقت محمد صادق برخاسته گفت: - البتہ (حفظ الصبح روح)
عبارتست از عادت گرفتن باخلاق خوب؟

م - بلی و ماہم نام شما را سر عنوان این مباحث قرار داده
صحبت میکنیم و بشما میگوئیم کلمات صدیق، صدیق بهم خصوصیت
و مناسبتی بنام شما دارد و بهم این کلمات از صدق و صداقت
بنایافته اند آیا معنی صدق را میدانید که چیست؟
ص - اینقدر میدانم که صدق راستی را میگویند -

م - بسیار درست همین که صدق یا راستی درجات بسیاری
دارد و ہر درجہ آن را کہ انسان دارا شود از کلمات صادق -
صدیق، صدیق نامی مناسب بہمان درجہ بر دی گذاشتہ میشود
امید است شما ہم راست گو را شنکار خواهید بود کہ نامتان
را صادق گذاشتہ اند -

ص - یندہ از خوردی ہر راست گوئی خو گرفته ام، چہا حضرت
پدرم قبلی از دروغ بد می برند - و بالآخر قسم دروغ را
نکرده میدانند و ہمیشہ مرا ہر راست گوئے توصیہ میفرمایند -
ہمین کہ درجات صدق و معنی صدیق و صدیق را ندانستم -
ہر بانی کردہ شرح دهید کہ مستحق و مستفید شوم -

م - ارجند من ! صدق یعنی راستی یکی از مزایای عالییه
انسانی است و فضیلتی است محمود و چند نوع میباشد صدق
در قول و صدق در فعل و صدق در عزم و اراده و او شهر
آن صدق در قول است، یعنی وقتی که در قول و فعل خود
راستی پیشه سازی و عزم و اراده خود را بکارهای نیک
درست نمایی، مثلاً خیال کوشش بدین، اطاعت قوانین
مکتب، پیروی ارشادات معلمین، و دیگر از همین قبیل
فکرهای خوب داشته باشی، و باز آنها را بر سرانجام و باطن
خود را موافق ظاهر خود بیارائی درین وقت البته قول و
فعلت را صدق و خودت را صادق میگویند -

وقتی که از راست گوئی و عمل کارهای خوب بصادق
مشهور گشتی و این خصلت نیکو را حائز شدی، در دل
والدین، معلمین، بلکه در دل هر که شمارا بشناسد، عزیز
و دوست خواهد شد -

همین دوستی را صدیقی میگویند و شما صدیق (دوست) آنها
می گردید -

و چون انتها درجه در پابندی قوانین مکتب، تعظیم و
اطاعت امر والدین، نصائح پدران، معلمین، و بالاخر در تعظیم
و اطاعت احکام دین مقدس ما از دل پیروی داشته احتیاط

ورزی و با اخلاصی درست و ول صاف باین تکالیف اقدام
نمائی و محض رضای الهی عمل کنی، می شود بصفت عالیله صلیقی
(یعنی بسیار راستکاری)، موصوف شوی و شاید ترا صدیق (یعنی بسیار
راستکار) گویند. خلاصه وقتیکه به یکی ازین درجات و ارا کردی
وجودت خیر محض و نفع رسان مردم گشته فائده ات بخلق میرسد
ازین جهت بهم که ترا دوست گرفته، وجودت را عنایت می
شمارند زیرا از فواید صدق است که بقدر و شرف انسانی افزوده
اورا در نظر مردم عزیز و محترم می سازد، رعب و وقار او
در دلها راسخ می گردد. سخنش قدر و قیمت یافته هر چه گوید مردم
به سمع قبول می شنوند و براست گوئی و راست کاری معروف
گشته مجتش بدلها جایگیر گردد و خلق گرویده او می شوند و از
ملکه با نجات می یابد.

شنوی

راستی آنجا که علم برزند یار حق دست بهم برزند
راستی خویش نهان کس نکرد از سخن راست زبان کس نکرد
راستی آور که شوی رشکار راستی از تو فقر ابر کردگار
چون بسخن راستی آری بجائی ناصر گفتار تو باشد خدائے
شاگردان، ازین بیانات معلّم خیلی خط برده و دل های
رقیق شان پر از حس صداقت گردید.

دیانت

امروز محمد صادق برخاسته گفت: جناب معلم صاحب! دیروز خیلی توضیحات شانی کر دید، معنی و فائده صدق را خوب دانستیم، از بیانات شما قصه (دین محمد خان ما) بیادم آمده. عجب بچه صادق است، پارسال یک قلم خود رنگ داشتم. در جماعت یادم رفته و دیگر رفقای ما هم او را ندیده بودند. دین محمد خان او را یافت و شناخت همین که ایام تعطیل مکتب ما رسید و دو ماه رخصت شدیم، دین محمد خان هم بشکر دته (قریه معروف بسمت شمالی کابل) خانه خود رفت. بعد از انقضای دو ماه که موعد رخصتی پوره و مکتب باز شد و همه حاضر درس شدیم؟ دین محمد خان هم آمده بعد از سلام عیسی و جور پرسانی بمن گفت:

یک چیز شما را یافته و دو ماه می شود پیش خود امانت نگاه داشته ام. گفتم: برادر جان: بیادم نیست چیزی گم کرده باشم. اگر شما چیز مرا یافته باشید پیش تان باشد مهربانی کنید به بنیم چیست؟

دین محمد خان قلم را از جیب خود کشید و بمن سپرد. دیدم قلمی است از خود من و دو ماه می شود گم شده از یادم رفته.

گفتم :- او این قلم را دو ماه می شود گم کرده بودم
در پیش شما چه می کند -

گفت :- از جماعت یافته و شناخته بودم از شماست
همین که شما در آن روز پیشتر از مکتب برآمده بودید و دیگر
ما شما بر نخوردیم که قلم را بدیم - ازین جهت نزد خود نگاه
داشته و حال آورده بشما سپردم - اگر چه رنگش خشک
شده باشد مگر خود من یک سطر هم با این قلم ننوشته ام
که مبادا رنگش بمصرف رسیده و ضايع خواسته و در قلم خیانت کاران
حساب گردد - شاید این خوشه دین محمد خان را هم صدق و
راست کاری خوانند گفت ؟

معلم گفت :- البته سخن شما راست است و رو بطرف
خود دین محمد خان نموده پرسید شما قلم را دو ماه امانت نگاه کرده
و باز به محمد صادق خان دادید

و - بلی ؛ چونکه همیشه حضرت پدرم توصیه می فرمایند
با امانت کاری ، و میگویند قدر خیانت عادت و خیم است و باید
از آن پر هیز نمود -

م - آفرین بر پدر شما که نصیحت گر و آفرین بر شما که نصیحت شنو هستید ، ولی درین
باب علاوه بر امانت کاری - دیگر بیاناتی هم پدرتان کرده
است ؛ و چون دین محمد خان خوش ماند - معلم خود آغاز کرده

گفت : این عادت نیک شما را اخلاقیون (دیانت) میگویند
 دیانت نیز عبارتست از رعایت و نگهبانی حقوقی که باین شخص
 بوده و بجز خدا کس از و خبر نه باشد. ادائی این حق باطل آن از
 وظائف مهمه انسانی و فرض ذمه اوست.

اشخاص یا دیانت در نزد خدا و خلق عزیز بوده به سعادت
 دارین مائل میگرددند و ازین خصلت محموده فواید بسیاری بجایمانه
 میرسد.

گویند نوشیروان در اوایل سلطنت خیلی مغرور و بے خبر
 از شیمه مدلت بود، در خانه شخصی از رعایا که بکرم مشهور بود،
 ناشناسانه فرود آمد و از روزن خانه بباغ انگوری که در انحوالی
 و ازان شخص بود نگاه کرد. دید تا کمای او پنهانگور است معلوم
 کرد مدتی است دروازه باغ مقفل و صاحبش یک خوشه هم
 ازان نخورده و نینخورد. پرسید.

حال که انگور باغ رسیده چرا بمصرف خود نمی رسانی ؟
 گفت :- هنوز عشر دولت را ازین باغ جُرا نکرده اند.
 پادشاه هم چندان پرداختنی به هیچه امور ندارد. من از دیانتی که
 دارم هر سال تا عشر را جدا نمکنند یک دانه انگور هم ازین باغ
 نمی خورم می ترسم حق دولت بدمه من مانده و گردن بسته
 شوم. پادشاه از سخنش متاثر گشت و ازان بعد طریق عدل

پیش گرفت و آن شخص را معزز و محترم ساخت.

حالا دانستی که هرگاه صاحب باغ دست خیانت بانگور
دراز میکرد و حق مالیه را ضائع می نمود، کس خبر نمیشد؛ ولی
خود حق دیانت را مرعی داشته و منتظر ادا ای مالیه بود،

همچنین دروسی که معلمین بشما تعلیم میدهند و نصائح خیرخواهانه
که میکنند، همه این ها در نزد شما امانت است، و قتیکه باین دروس
کوشش کنید و نصائح خیرخواهانه شان را قبول فرمایید، حق
دیانت را بجا می کنید، و بصفت پسندیده امانت گاری موصوف
می شوید

شرع که بنیاد امانت نهاد قاعده دین بدیانت نهاد



اهمیت وقت

ساعت زنگدار مکتب ترنگ ترنگ کرده تکمیل ساعت دوازده روز یعنی وقت توپ را نشان دارد - اذان طرف توپ چاشت هم صدا کرده قوه سامعه را از غش و هشت خیز خویش بلرزه در آورد -

م - ارجمندان! میدانید توپ چاشت چه میگوید؟ پسر کرنیل از کرسی برخاسته گفت :-

توپ چاشت با صدای هیبت ناک خود طنطنه قوت دولت ما را بگوش سامعین میرساند وصیت شکوه افغانستان را گوش زد عالم تمدن میکند -

م - خیلی خوب گفتید - ولی با شما که گوش شنوا دارید توپ چاشت حرف دیگری هم میزند - یعنی بصدای بلند اهمیت وقت را اعلام میکند - توپ میگوید: «وقت شما بسیار گران بها است، نشاید یک دقیقه و بلکه یک ثانیه وقت خود را بجا صرف کنید - یک دقیقه وقت بدینیا و مافیها برابر بلکه اذان قیمت دارتر است - اگر در تحصیل یا دیگر امور مهتمه صرف نکرد و خیلی زیان و محمل افسوس است -»

وقت عبارتست از وقایع عمر عزیز که مثل موت و دوان و

گذران و با مثل برق شتابان است -

همین که اعاده موتز و برق ممکن و اعاده عمر غیر ممکن است -
مانند تیر از کمان بسته و یا حرف از دهان برآمده نمی شود عمر
رفته را باز گشتاند -

ازین جهت ضیاع وقت را مثل قتل نفس و بلکه بدتر از آن
دانسته اند -

پ - برای جلوگیری وقت از ضیاع چه تدبیر باید
اندیشید ؟

م - باید از کمالی، تنبلی، بیکاری، پرمیزی نموده نگذار -
که نفس باین عادات رذیله خوگیر شود و وقت را به بطلالت
بگذراند، بلکه رفتار (سعاوت خانرا) درین باب سر مشق خویش
سازید ! و بیروز بمن گفت : « مدتی است اوقات خارج مکتب خود
را تقسیم کرده و جدولی ترتیب داده ام و در آن جمیع وظائف مهمه
من ثبت است - هر وقت در او نظر کرده هر وظیفه خود را
در موقعش اجرا میکنم - حتی برای تلاوت قرآن کریم، ساعت
پنج صبح را تعیین کرده هر صبح یک جزء تلاوت میکنم -

» پیش ازین وظائف من بترتیب اجرا نمی یافت بلکه اکثر
اوقات بعضی ازان قوت هم میگشت و از وقتی که جدول تقسیم
اوقات را ترتیب داده ام، در ادای هیچ وظیفه ام تاخیر یا فوت

واقع نگشته و ازین جهت وقتتم از ضیاع ایمن شده.

حالا دانستی که وقت خیلی گران بهاست. بایست از آن استفاده نمود و نگذارے ضیاع گردد. توپ چاشت نیز همین وصیت میکند و بصدای بلند میگوید: «لا من وظيفه شناسم وظيفه من است شما را اعلام نمایم که وقت؛ قیمت و ارست محض آیام شباب و عهد مبارک تحصیل و درین فرصت خوب که می شود هر گونه وسائل تعالی را به سهولت بدست آرید؛ وقت را را لنگان از دست ندهید. امور مهمه خود را بخوبی انجام دهید، اینک اگر یک دقیقه این وقت ضیاع گردد باز نخواهید یافت تدارک و تلافیش نیز غیر ممکن و خدا ناخواسته در ادای وظایف قصور رفته بخسران تدارک ناپذیری دوچار خواهید شد.

فیلسوف اسلام میرزا بیدل از تنگی فرصت چه تعبیری کرده می گوید:

اشک یک لحظه یترکان بار است فرصت عمر همین مقدار است

وظیفه شناسی

ص - وقت را با وظیفه شناسی چه رابطه و مناسبتی است؟
 م - قدری از وظیفه و وظیفه شناسی صحبت میکنیم، بعد از
 رابطه و مناسبت وقت بآن بحث می نمایم -
 وظیفه: یعنی شغل و کار چیزی است که انسان بآن
 مشغول باشد - شغل و کار هم رنگ رنگ و مختلف می باشد از
 از حرفت و صنعت گرفته تا بجا موریت و کسب علوم و فنون همه
 حساب شغل تقلم میرود - مگر بعض اشخاص در بعض اوقات
 بکارهای بیهوده که بشرف انسانیت صدمه میزند؛ نیز مشغول
 میگردد - بنا برین انسان شرعاً و عقلاً مکلف است که از آیام
 صباوت تا وقت مرگ بکارها و شغلهای بهبود خود مشغول
 گردد؛ تا نفس از رهگذر بیکاری عاقل و تنبل نگردد و یا
 بکارهای بیهوده شغل نورزد؛ وظیفه نیز عبارت است از همین
 کارهای بهبود - همین که وظیفه دنیوی و اخروی و از هر کس
 و هر حسن چنانکه در فوق بیان کردیم مختلف و جدای باشد -
 مثلاً وظیفه اطفال است که از اشیای دور و پیش خود و
 چیزهاییکه بنظرشان بر میخورد پرسیده هر یک را بدانند و
 بشناسند اینچنین از وقتی که بمکتب داخل میگردند تا زمانی که

فارغ التحصیل ازان برانید وظیفه ایشان است که در امر تحصیل
جد و جهد نمایند - پاینده وقت باشد، غیر حاضر نگردند، قوانین
موضوعه مکتب را بنظر احترام به بینند - اطاعت و اعزازه
حضرات معلمین و سایر بزرگان را قرض ذمه خود دانند -

وظیفه جوانان این است که بکمال رغبت و رعین پیشک
بعالم عسکری در آیند و خدمت نظام را تا مدت معینی بگردون
گرفته و باین وظیفه مقدس قوه و دارائی وطن را حفاظت نمایند و
در وقت ضرورت از وداغنه کنند -

این است وظیفه، اما وظیفه شناسی آنست که شخص بداند
وظیفه مقدس و انجام آن استراحت قلب و ابرای ذمه اوست
اهمال، تکاسل، ترک، غدر، خیانت در آن شرعاً و قانوناً مذموم
و خودش ازان مسئول می باشد - حالا که دانستی وظیفه مقدس
و بایست شخص وظیفه شناس باشد، تو هم بوظیفه دروس خود
بمنحوب مشغول بوده و بکاریکه تعلق نداشته باشی بیچ گاه
دست نه زنی زیرا از اقتضای وظیفه شناسی است که از حدود
شغل خود تجاوز نکرده بوظیفه دیگر دست اندازی نکنند، تا امور
وظائف مختل نگشته و سر رشته نظام آن هم نگسلد چه استعداد
هرکس برای یک هنر و یا صنعت مخصوصی مخلوقست - هر کسی را
بهر کاری آفرید -

اکنون از ربط و مناسبتی که در بین وظیفه و وقت است صحبت میکنیم، معلوم شده وظیفه مقدس و از انسان مطلوب و ادایش در وقت می شود پس وقت ظرف و شرط آن میباشد اگر وظیفه از انسان مطلوب نمی بود وقت را قیمت داد که میگفت و دارای اهمیت که میدانست؟ ازین جهت اهمال یا تقدیم و تاخیر نمودن وظیفه از وقت موجب فوات شرط می شود و از قدر و قیمت آن کاسته انسان را بی شرف می سازد، فیلسوف اسلام میرزا بیدل در خصوص ادای وظیفه در وقت توصیه می فرماید :-

من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بنجر و سرچرستی زود باش
بی تربیتی وظیفه یا فوات شرط آن هم از رگبدر آنت
که شخص مؤلف و آرائی متانت اراده نباشد ؟
ص - متانت اراده یعنی چه ؟

م - متانت اراده یکی از مزایای عالییه انسانی است و مافرو انشاء الله ازان بحث می رانیم

متانت اراده

امروز معلم اخلاق بصنف در آمده گفت میخواهم قرار
و عهد خود از متانت اراده بحث رانیم.

میدانید اساس همه نیک بختیها و بمطالب رسیدنها
و کامرانیها (ادای وظیفه) است و وظیفه ممکن نیست بدون
(متانت اراده) انجام یابد. آخر همین شاه مراد خان رفیق خود را
ندیدید! که پارسال در امتحان شش ماهی در ابتدائی پنجم نمره
(۲۰) و سید مقصود در آن صنف نمره اول و در همه مضامین
خود خیلی مستعد و قابل بود همین که سید مقصود در عزم و
اراده سست و پست و برعکس شاه مراد خان دارای متانت
اراده و عزم قوی است خلاصه شاه مراد خان اراده کرده که
در امتحان سالانه خود را نمره اول بازو و بلکه مضامین ششم
را امتحان داده برتر شده دوم داخل شو روز یک ساعت خارج
مکتب به تحصیل و تکرار دروس مشغول شد، سید مقصود ازین
حرف شنیده هم اراده کرد روز یک ساعت بیرون مکتب درس
بنخواند همین که شاه مراد ساعت (۴) صبح را برای این درس
میین کرد. و سید مقصود که اراده اش چندان متانت نداشت
گاهی طرف صبح درس بنخواند و گاهی دیگر و گاهی هیچ بنخواند

شش ماه گذشت و امتحان سالانه رسید سید مقصود از سستی
عزیمی که داشت اگرچه درین امتحان کامیاب برآمد و در صنف
ششم ترقی کرد ولی رتبه اولیت را ضائع ساخته و نهمین شد
مگر شاه مراد خان که اراده محکمش فسخ نگشته و همیشه در
ساعت (۴) مشغول پیش رفت درس بود با صنف ششم
یکجا امتحان داد برابر با آنها ترقی کرده بر شدیه دوم (صنف ششم)
داخل شد و فوراً در امتحان سه ماهه درین صنف هم نمره
سوم برآمد.

همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو دستگاه تو

ص - سستی در اراده چه نقص پیش میکند ؟

م - ارجمند من ! اشخاصی که در اراده خود متروک باشند
گاه بیک کار و گاه به دیگری دست زنند آخر همه کار ناقص
مانده با انجام یکے هم موفق نمی آیند و این گونه اشخاص قیمت
انسانی را ضائع میکنند و در پیش مردم به یوالموسی و هر دم
خیالی که عادت است روزیله مشهور می شوند.

در اخلاق محسنی میگوید :- نشان عزیمت درست آنست

که چون بقصد کار می کمر بندد و با خلقن همی اشتغال نماید به
منع هیچ نافع از کار نماند و قصور و فتور بعزم خود راه ندهد و
میگوید : یکی از پادشاهان بخوردن گل عادت کرد، هر چند اطباء

منع میکردند و مضرت آنرا باز می نمودند ازان منع نمی شد -
 روزی یکی از اعیان بشرف حضور مشرف شده دید پادشاه
 خیلی زرد و زار شده صورت حال را استفسار نموده - پادشاه
 حقیقت واقعه را باز گفت -

آن بزرگ عرض کرد وقتیکه اعلحضرت میدانند ازین ممر
 ضرر بمنزاج مبارک میرسد چرا تدارک نمی کنند -
 پادشاه گفت :- چندانکه جهد میکنم با خود بس نمی آیم -
 بزرگ عرض کرد این عزیمت من عزیمت الملوک کجاست
 آن عزم که پادشا مانرا می باشد پادشاه ازین سخن متاثر شد و عزم کرد
 که دیگر گل نخورد و ببرکت عزیمت ازان مملکه خلاص یافت
 عنان عزم بهر جانبی که برتابی مکن بدست ترود عنان خود راست
 که کس بمنزل مقصود ره نمی یابد مگر به سعی تمام و دگر بعزم درست
 بهر آنکه پائے طلب در طریق عزم نهاد به تختگاه بزرگی رسد بگام نخست

حاکمیت بر نفس

امروز معلم اخلاق در ساعت تعلیم عبارت (حاکمیت بر نفس) را با خط جلی به تخته نوشت، و رو (بعبد الحکیم خان) نموده گفت:-
میدانید حاکمیت بر نفس چه چیز را میگویند؟ و شما حاکم بر نفس خود هستید یا خیر؟

ع - این قدر میدانم که (حاکمیت) حکم فرمائی را میگویند نفس هم هر کس دارد، و چون شخص را نفس بخواهشات و آرزوهای خود همیشه سوق میکند پس حاکمیت بر نفس همین خواهد بود که شخص جلو او را بدست گرفته نگذارد بخواهشات و آرزوهای خود مثل بهائم متفرق شود، زیرا اجتناب از عادات بیهی و واجب است -

چند روز پیش که تب صفراوی کرده و از تعلیم افتاده بودم، خوب دانستم از خواهشات نفس بود خربوزه را خیلی دوست دارم و اکثر بسیار و ناچار میخوردم. و هر بار که خورده ام ثقلتی بطبع پیدا شده مریض میگشتم و علت مرض را نمی فهمیدم -

درین نوبت داکتر آمده تشخیص نمود که عوض تب از نهاله خوری خربوزه بود، ازین جهت چند روز می شود خربوزه نخورده و عهد کرده ام که در تمام عمر نخورم -

م - فی شما منی حاکمیت بر نفس را خوب نه فهمیدید، زیرا
چیز پاک طیبی را که خدا تعالی برائے خوردن، ما و شما آفریده
و از محصولات وطن عزیز ماست و روپیّه داده خریده آید عهد
کردید نخورید -

خوردن که با اندازه و بوقت و بقرار حکم عقل باشد بسیاره
دیگر حق غیر در آن داخل نباشد هیچ ممنوع نیست، پرهیز کردن
از آن هم چندان قدر قیمتی ندارد - حالا که بسو خود بر خورد
و دانستی که این چیزها را حاکمیت بر نفس نمیگویند، بشنو که
من برائے تو بیان کنم -

حقیقه حاکمیت بر نفس عبارتست از زبردست داشتن و
رام ساختن او را تا در جمیع احوال و امور به تحت فرمان عقل
بوده یکسر مو از حکم او سرکشی نکند و بصفت اطمینان، سکون،
و قار، متصف گردد - اضطراب و جزع را ترک دهد - چون نفس
باین درجه رسد البته بخواهشات هوا و هوس منمک نمی گردد،
در مکاره و شداد مضطرب نمی شود در هنگام قهر و استیلائی غضب
عقارش زایل نگشته و او را بسجاده جنون سر نمیهد در ثروت
و غنا سرشار نشه غفلت و تکبر نمی باشد و در عسرت احتیاج
پست همتی و تردد را بخود راه نمی دهد - در اقدام بکارهای
مهم و مقصود، تحمل هرگونه تعب و شقت نموده با ثبات قدم

دوام می ورزد. این گونه نفس را مطمئن میگویند.

حضرت اسدالله الغالب رضی الله عنه در غزوه بامشگری
در آویخت و او را مغلوب و اسیر خود ساخته دعوت بایمان کرد.
و او را آورد. شاه ولایت مآب شمشیر برکشید و بر فراز سینه اش
نشست تا سرش جدا کند، درین وقت اسیر از بغض و عداوتی
که داشت بی ادبی نمود بروئی مبارک تلف کرد. حضرت شاه
فی الحال شمشیر در نیام کرد از سینه اش برخاسته او را راه داد.
اسیر گفت درین وقت که این گستاخی از من سرزد و کشتنم به
بدترین حالتی بایستی چگونه مرا راه کردید؟

گفت من ترا برای خدا میکشتم، اکنون که گستاخی کردی
از نفس خود ترسیدم که مبادا بکشتن تو خورسند گردد و چون من
حاکم بر نفس خویشم و نمیخواهم بمراد خود برسد. ترا راه دادم
و نماندم که او خورسند شود. اسیر ازین سخن متاثر گشته و
فوراً مسلمان شد.

کلیم مهدانی چه اعجاز می کند.

عنان سرکشی نفس را براه هوس بگیر و فکر مکن از دلهائی گیری



تعلیم

ع - در صنف ما محمد عالم خان چندان حاکمیت بر نفس ندارد -
هر جا هر چه را بد بیند از تفحص میکند و در کتابچه جیبی خود
آن را ثبت می نماید -

دیروز دیگر همراه او هوا خوری باغ بابر شاه رفته بودیم و
بنحوا بانها اینطرف و آن طرف قدم زده سیر میکردیم ، تا رسیدیم
بحدود کوتی باغ و مسجد بابر محمد عالم خان کتابچه خود را از جیب
کشیده و بنا کرد به نوشتن کتابه مسجد -

گفتم :- باز چیست شما هر جا هر چیز را به بینید کتابچه را از
جیب کشیده دستی در آن نوشته میکنید ؟ حال بگذارید یک ساعت
بفراغت هوا خوری و گلهار را تماشا کنیم این عادت تنان خیلی آدم
را به تنگ می سازد ، خلاصه هر قدر او را منع کردم تا کتابه مسجد
را نوشته نکند نماند ہی خوش وقتی میکرد ہی وجد می نمود که معلومات
تازه از تایچ بنائے این مسجد بدست آوردم -

م - محمد عالم خان گفت - ارجمند ! راست میگویند -
- بی بزور نوشته کردم و گرنه عبدالحکیم خان نمی گذاشت -
- آفرین بیار خوب کردید درین خصوص عبدالحکیم خان
حق بجانب ندارد ، زیرا هر طرف پیسوده گشتن چیز دیگر است و از

هر جا یا هر کس چیزی پرسیده بر معلومات خود افزودن چیزی
دیگر شما که دارای هیچ یک فضیلت محموده هستید خیلی شایان
تحسین می باشد و امید که در استقبال یکے اثر رجال خبر دار
وطن عزیز گردید

میدانید (تعلیم) چه قدر یک امر مهم می باشد و تحصیل برای
انسان تا کدام درجه لازم و بلکه فرض عین است و مسلم است
که در میدان مبارزه حیات هیچ کس بدون علم گوی سبقت
نیتواند بود. سعادت دنیا نجات آخرت همه به تحصیل علم وابسته
است. و برخلاف جهل موجب اوبار دنیا و وبال آخرت بوده و
صاحب خود را از آسایش داین محروم میگرداند و بدرد بیدار
و بلاک ابدی او را سوق میدهد.

همین که علم بسیار و انواع او کثیر است و روز بروز احتیاج
عالم تمدن بهم با و بیشتر میگردد و باز عمر انسان خیلی کوتاه و
فرصت ازان تنگ تر اگر ما و شما همین چند ساعت خواندن
کتاب فضاغت و رزیم و باقی اوقات خود را به بی پروائی بگذرانیم
و بواسل از ویاد معلومات تشبث نجوئیم. نمیشود گوهر مقصود
یعنی گنج گرانهای علم بدست مان بیفتد.

پس یکی از وسائل عمده تعلیم همین است که انسان با هر

بمخورد و هر جا بود چیز استفاوه نماید +

داشتندی میگوید «بایست شخصی (از هر پیشه و کاریکه بود) تضادف نکردم مگر که بعد از رد و بدل چند سخن چیزی حاصل کردم که قبلاً ندانستم و معلوماتی فرا گرفتم که پیشتر نمیدانستم» بعد از این بیانات، معلم باز بعبدالحکیم خان خطاب کرده گفت: حالا که دانستی برای فراهم نمودن ذخایر معلومات، هرگونه وسائل تثبیت لازم است، بشنو که بعضی از آداب تعلیم را یگان - یگان برای تو بشمارم: نخستین بایت بر علم تکبر و بر معلم حکومت و امارت نفروشی، یعنی از استفاده تنگ و عار نکنی اگرچه معلم از اشخاص معتبر و مشهور نباشد.

۲ - در حضور معلم فروتنی نموده خدمتش را برای علم سرمایه شرف و افتخار خویش دانی.

۳ - از جمیع علوم محموده حظ و اطلاعی حاصل کنی.

۴ - در تحصیل، امر ترتیب را رعایه نموده اولیات را (مثل تهذیب اخلاق) اولاً حاصل کرده و باز سندها بالا روی.

۵ - مناسبتی که در بین علم و مقصد است بخوبی بدانی تا اهم و نافع ترین علوم را پیشتر از غیر اهم تحصیل کنی خلاصه بخواست معلم از آداب تعلم تفصیل صحبت نماید که رنگ مکتب صدا کرده خبر داد وقت درس تمام شد، بنا بران تقریر خود را خاتمه داد و از صنف بیرون شد.

صبر

امروز معلم اخلاق در صنف در آمده از محمد صادق خان
پرسید درین ساعت از مضمون اخلاق کدام مسئله را موضوع
بحث قرار دسیم ؟

محمد صادق خان تا میخواست چیزی بگوید، صابر خان بچستی
از جابر خاسته گفت : اگر از اعتیادات خوب بحث را بنید بهتر است
م - بسیار خوب انشاء الله ازو بحث می رانیم، همین که من
محمد صادق خان را خطاب کرده و ازو می پرسیدم - شما چرا
بجواب پیش زبانی کردید -

ص - معذور دارید، از بسکه بذاکره شغف دارم هر وقت
شما از هر که چیزی می پرسید مرا شوق میگیرد - که جواب دهم -
م - من این شوق شما را خیلی تحسین میکنم، همین که
عادت شما باشد، سح گاه در میان سخن دو نفر در نیایید، و چون
شخصی از غیر شما چیزی پرسد، زنهاده در عرض، شما جواب ندهید
زیرا ازین جواب تان معلوم می شود که محمد صادق خان نمیداند
بلکه من خوب میدانم و این عادت چندان خوب نیست پیش زبانی
شخص و قتیکه از غیر او چیزی پرسند، حاکی می شود از استخفاف
سائل و مسؤل هر دو و بلکه موجب استخفاف خود جواب ده هم باشد

چرا اگر سائل باو بگوید من از تونه پرسیدم، چه قدر شرم خواهد بود باز چه خواهد گفت؟

این گونه پیش زبانی اشخاصی میکنند که مثل شما صابر خان نام نداشته و از فضیلت (صبر) بی بهره باشد. اگر شما حقیقتاً صابر خان هستید میخواهیم از اعتیادات خوب پیشتر چیزی از فضیلت صبر (که هم از جمله اعتیادات خوب است) با شما صحبت نماییم.

شاید ازین فضیلت نیز حصه مستوفائی بردارید.

ص - هر چه ارشاد نمایند به سمع قبول شنویم.

م - صبر - یعنی شکیب از مزایای عالیّه و شیمه ایت محمود و دو نوع می باشد یکی صبر در حدوث مصائب و آلام و دیگری بر انجام امور مهمّه و هر دو نوع او مطلوب است. زیرا وقتیکه عاقل بتطرّغور به بیند، میداند که عالم محل حوادث است و جریانش بر حسب تقدیر و رهایی ازان غیر ممکن. البته نفس در حدوث مصائب از جاده سکون و آرام انحراف نمی ورزد. جزع و فزع را بخود راه نمیدهد و درین صورت یک مصیبتش (بواسطه جزع که در حقیقت مصیبت دیگری است) دو نمی شود. همچنین وقتیکه شخص بکارهای مهم اقدام نماید و در انجام آن صبوری پیشه سازد و غالباً بر مطلوب خود می یابد - درین

صورت یک خورشیدش دو میگردد یعنی انجام کار و نظیر بر
مطلوب و اگر فرضاً بر مطلوب نظر نیاید، و امن بهتش از لکه
بی صبری پاک می ماند - دیدید که اعلحضرت والا غازی ما
در امر مهم استقلال دولت و ملت اقدام نمود و در این
راه بهرگونه مشکلات که پیش آمد صبر کرد - چگونه عاقبت
باین مطلب بزرگ فائز آمد - نام خود و نام دولت و ملت
خود را زنده جاوید ساخت -

در اخلاق محسنی میگوید: یکی از امرا بحضور پادشاهی ایستاده
و شاه با او در فتنی مشوره می نمود - اتفاقاً درین وقت کژدمی
در پیرانش افتاده و هر دم او را میگزید، تا حدی که نیشش
از کار افتاد - ولی امیر اصلاً قطع سخن نکرد و نه در وضعش
تغییری پیدا شد و قتیکه بجان آمد، کژدم را از جامه بیرون
کرد - پادشاه ازین حال مطلع شد و چون فردا شرف حضور یافت
شاه فرمود: منع ضرر از خود واجب است تو چرا دیروز چاره
از گزند عقب نگردی ؟

عرض کرد اعلحضرتا! من ازان اشخاص نیم که شرف
همکلامی چون تو پادشاهی را بیک گزیدن عقب از دست
دیم! اگر امروز در بزم حضور بنده هر کژدمی صبر نتوانم؛ فردا در
معرکه بزم به تیغ زهر آب داده دشمن چگونه میر تو انم کرد - پادشاه

ازین حرفش خورد گشت و منصبش را بلند ساخت
گویند نگ لعل شود در مقام صیر
آری شود ولیک بخون جگر شود

اعتیادات خوب

ص - دیروز در فضیلت صبر مضامین بلندی بیان کردید - بنده خیلی از آن متأثر گردیده عبرتی گرفتم - عهد میکنم که بعد ازین هیچ گاه پیش زبانی نکتم - در جواب و سخن کس در نیایم - اکنون مهربانی کرده برخی از باقی اعتیادات خوب سخن رانید - تا از بیان این فضائل نیز بهره حاصل کنیم -

م - معلوم است اعتیادات، جمع اعتیاد هست یعنی عادت گرفتن بچیزی - اعتیادات خوب نیز عبارت است از عادت گرفتن به چیزهای خوب که از وظائف عمده انسانی است و دلیل است بر کمال نفس و بلندی رتبه او انسان جهت پیش رفت کارهای خود خواه محواه به بعضی از عادت های میگردد و آخر رفته رفته این عادات جزوی از مزاجش گردیده طبیعت ثانوی برایش می شود

درین صورت اگر شخص بعبادت های نکو بسید خوگیر شود، تمام عمر از غائله آن دوچار نکبت و تکلیف و رنج می گردد و از درجه بلند انسانی بدر که پست حیوانی تنزل کرده ننگ خود و لکه جامعه می شود برخلاف هرگاه به عبادت های حسنه خوگیر شود - شرف انسانی را که غایت ایجاد اوست، صیانت کرده زندگانش به سعادت میگذرد - فخر خود و خیر جامعه گشته بحیات ابدی که عبارتست از بقای نام نیک فائز می شود - ازین جهت برای هر شخص

و بلاخص برای شما شاگردان مکتب لازم است، خوگیر به عاداتی خوب شوید.

ص - اعتیادات خوب را چگونه تحصیل میتوان نمود؟

م - تحصیل اعتیادات خوب و انصاف بآن وقتی میسر میشود که انسان در جمیع حرکات و سکنات عقل سلیم را رهبر خویش ساخته از درجه اعتدال در نگذرد و نفس را نماند که در طعام و غیره لذت یا شوق غلبه و جاه و اقام بر کارهای دشوار بطرف تفریط یا افراط میل کرده، از فرمان عقل بیرون رود. در علوم و عقاید نیز نیک و بد را از هم تمیز کرده نفس را بعلوم نافعه و عقاید صحیحه بیاراید. این چیزها کلیه است که گفتم. اما جزویات اعتیادات خوب اگر چه بسیار است، ولی (سعادت خان) با کثر آنها دارست بنجیده گوی هست. این قدر دانسته که بنجیده گویی موجب وقار شخص میگردد.

کم میخورد و نمیدهد - و قتیکه غذا کم خورده شود، ثقل مزاج و خارش سر پیدا نمی کند و بحدوث بهضم گشته غذای صالح در بدن تولید میکند.

باعتماد خواب میکند. زیرا حیات و عمر را غنیمت دانسته نمی گذارد اکثرش بخورد و خواب بگذرد.

ثبات فکر و استقلال مزاج دارد و بوالهوس و بهر دم خیال

نیت که گاهی چنین و گاهی چنان بوده و در نتیجه حاصلش
بیسج باشد.

نظافت و سادگی را در وضع و لباس خود اختیار کرده
از تکلف و کثافت رکه موجب گرفته کی خاطر و انزجار طبع
می شود برکنار است. زیرا از نظافت صفای وقت و خرمی
طبع و از بی تکلفی دولت قبول عموم بدست می آید.
بیار یا حیات : از کارهاییکه بشرف انسانی صدمه
می زند کناره جویی میکند.

خلاصه سعادت خان این بیت حضرت میرزا بیدل را
شنیده که میگوید :-

و کس خلق بیدل ناتوان در جنت آسودن چه لازم در دل موزخ نشستن از نمراتنا
و مدام بآن عمل کرده در جمیع اطوار و عادات درجه اعتدال را
نگه داشته و همه کارش مطابق قاعده عقل و قانون تدبیر است.
امید میرود که بمطالب عالییه خویش فائز آمده عنقریب سعادت
آئینه خود و خانه وان را (که اس اساس تمدن است) بنامین
نمایه ملی :-

خوش است عالم آزادگی و خوشحالی درین مقام و در اگر بهشت میجوئ
و قتیکه معتم فضائل سعادت خان را یگان یگان شمرده باشاگردان
صفت میکرد ؛ همه متأثر و خواننده این فضائل شدند.

حرمت و محبت والدین

درین بین شاه مراد برخاسته گفت :- از عادات خوب سعادت خان من هم خبر دارم - با پدر و مادر خود نیز به بیار تعظیم و احترام پیش می آید - هر دو را بسیار دوست دارد همین که در محبت و احترام هر یک فرق میگذارد - میگوید :- مال و دولت اگر داشته باشم ظاهراً میخواهم بخدمت پدر کمتر و بخدمت مادر بیشتر تقدیم کنم و در باطن عقیده دارم که تعظیم حضرت پدر را بیشتر از مادر بجای آورم -

ازین فرقی که سعادت خان در بین احترام پدر و مادر می گذارد خیلی تعجب دارم -

اعتقاد من این است که باید فرزند پدر و مادر را بیک چشم به بیند و در هر گونه آداب در بین ایشان فرق نگذارد و اگر فرق بگذارد باینی مادر را همه باب ترجیح داد زیرا مشقت حمل و دروزه، خطر ولادت، رنج رضاع، تکلیف پرورش مدتی تنها بر دوش مادر و مخصوص باوست - سبب وجود و نخستین غذائی که ماده حیات فرزند می شود بواسطه اوست - پدر درین تکالیف با مادر اصلاً شریکتی ندارد -

م - شما هم خوب اعتقاد دارید و سعادت خان هم خیلی خوب

گفته - اگر در اول و هله به بیتم حقوق والدین بر فرزند علی السویه
و هر دو سبب وجود و مرئی او نید - ازین جهت باید فرزند در
وظیفه اطاعت، خدمت، معاونت، آداب تعظیم و احترام هر دو را
در یک پله به بیند و با هر دو در طریق عبودیت بر یک و تیره
روش نماید - بلکه از، فنای محبت در ایشان، هر دو را یکی بیند
و گوید -

قبله خوانم یا پیمبر یا خدا یا کعبه ات اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانم
ولی چون وقت رود و بار یک بینی شود ظاهر میگردد که
عقیده سعادت خان ناشی از ذکای فطری و استعداد خدا داد
اوست - زیرا این دقیقه را دانسته باشد که مشقت حمل، دروزه
سج و تلاوت، تکلیف رضاع، پرورش مادر در طفلی همه راجع است
به نشو و نمای جسم و تربیت صوری او پس ادای مادر با موئیکه
راجع به جسمانیات باشد با مثل ایشار نفقه بذل مال، ترتیب اسباب
معاش او مناسب تر بینماید، اما تربیت پدر فرزند را راجع است
با تکمال نفس او زیرا با آنکه اغذیه و البسه و سایر ضروریات او را
به هزار گونه مشقت تهیه میکند - وسیله بقا - و بلوغ او بکمال نشو و نما
میگردد - واسطه کمالات نفسانی او در تحصیل آداب و هنر و صنایع
هم می شود و در سببیت وجود نیست بمادر در مرتبه اول میباشد -
پس ادای حق پدر با موئیکه جنبه روحانیت در او غالب باشد -

مثل دعا و ثنا انسب بیناید - در بین محمد صادق برخاسته و پرسید:
آیا رعایت حقوق والدین بچند چیز می شود؟

م - ادای حقوق والدین را از پسر تفرخان یاد بگیرید! می
گوید: ده سال می شود؛ یکروز همراه حضرت پدر هوا خوری برآمده
و بطرف کوتل یک لنگه (کوتلی است معروف بسمت شرقی کابل)،
روان بودیم پیر لنگی را دیدیم در بغل سرک نشسته و احتیاج بیچاره
را خیلی پر موج ساخته حضرت پدر بحال فحاکت بار او رفت
نموده، دست بچیب کرده چند روپیه گشید و باو احسان کرد بیچاره
لنگ پیشانیاش و او خیلی تازه شد و پدر را دعا کرده گفت:-
از خدا میخواهم بی وسیله نمایند و این فرزند عصای پیری شما
و والده اش گردد، از همان روز این دعا در دلم تاثیر کرده
دوستی والدین را بجان پرورده تعظیم شان را هم بزبان و هم
بجوارح بجای آورم، امر و نهی شان را بجان می پذیرم -
ظاهر و باطن خیرخواه و وصایای شان را رعایت میکنم مصالح
معاش شان را میخواست و بی منت و بی توقع عوض مهیا
می دارم -

ساعت مکتب ترنگ یازده رازده ساعت هم درس را نشان داد
معلم اخلاق از حجره جناب مدیر بطرف صنف روان شد، شاه
مراد و محمد رفیق باهم سخن میزدند - محمد رفیق گفت: (خیلی بی تربیت برآمده)

درین بین معلم را دید بصنف در آمدند - معلم حرف شان را شنیده
بود، پرسید -

ارجمندان چه می گفتید که بی تربیت برآمده ؟
ر - خیر صاحب ! از پسر همسایه خود حرف می زدم -

م - ازو چه حرف میزدید ؟

ر - صحیح که بطرف مکتب می آمدم، دیدم همراه برادر کلان
خود گفتگو داشت و زبان میگردخیلی از وضع او نفرت می آمدم
حال همین سخن را باو شاه مراد خان می زدم -

م - نمیدانم شما بابل بیت و (عائل) از چه قلیل رفتار دارید؟
شاه مراد خان از جا برخاسته گفت :

با همه یک محبت قلبی و اتحاد صمیمی داشته و در هر یک
با یک نگاه الفت پرورانه نگاه میکنم -

م - بسیار خوب ! من شما را در زیرکی از سعادت خان کم
نمیدانم آیا در بین افراد عاقله خود چیزی درجه و ترتیبی هم گذاشته
آید یا خیر؛ چرا فکر شما خیلی دقیق است؛ به بنیم درین مسئله
چه بار یک بنی کرده باشید؛ اگر درین باب رائی شما بر
صواب باشد امروزه ثمره اخلاق شما را حسب الخواهش خود
تان میدهم بلکه یک (آفرین) اضافه تر

ش - تشکر میکنم اینک بخدمت نان از رفتار خود نسبت بجائله

چیز که هست عرض میکنم -

با برادر و خواهر بزرگ خود بخدمت و احترام روش میکنم -
برادر بزرگ خود را بمشایه پدر و خواهر بزرگ را بدرجه مادر
دانسته سرسویی از حرف آنها سرکشی روا نمیدانم -

با برادر و خواهر کوچک خود بشیوه مدارا و شفقت سلوک
میورزم ؛ حق با (غریب الله) خدمتکار خود مان همیشه عطف
و مهربان هستم ؛ هیچ گاه با اشخاص زبردست و کوچک اهل خانه
خود درشتی و تهری جانکرده و نه میکنم -

اکثر از سهو و خطائی که از ایشان سر میزند با تناقل و
اغماض می نمایم - غلام عفو و درگذشت را درین باب سرمشق
رفتار خویش ساخته ام -

م - آفرین خیلی خوب روش اختیار کرده اید - زندگانی
شما و خانه دان امید است به سعادت بگذرد - شما شاگردان
را بچه می زید که با اهل بیت خویش بقرار قوانین (تدبیر منزل)
سلوک ورزید !

ش - تدبیر منزل یعنی چه ؟

م - تدبیر منزل قسمتی است از علم اخلاق دوران از امور
معاشیه و معامله یک عالمه در بین خود شان بحث میراند
رفتار شما با خانه دان خیلی مطابق بعلم تدبیر منزل واقع شده

گویا شما تا یک حدی این علم شریف را عملاً اجرا داشته آید.
ش - امید میکنم امروز از همین تدبیر منزل بحث رانید دیگر
رفقای من نیز بهین شوق اند.

م - معلوم است (منزل) خانه را میگویند و تدبیر منزل
نیز عبارتست از سر رشته یک خانه یعنی یک (عائله) بر وجهی که
ارکان (اجزای) آن از خلل ایمن باشد و هر که امش بکمال
لائق خود برسد.

در باب تدبیر منزل و ریاست آن (اسلم خان)
یک آدم است سر رشته 'عائله'، اولاد، خدمتکار، اسباب خوراک
پوشاک طرح تعمیر خانه همه را بروجه خوب و بدست اختیار خود گرفته
عائله اش نیز خیلی عقیقه، عاقله، باحیا، صاحب آداب و
ویانت و فطانت است. ازین جهت او را اختیار دار خانه ساخته
گویا نائب و معاون اوست. هر وقت خودش جائی می رود -
عائله اش بسیار بدل سوزی و سر رشته امور بستیته را انجام
می دهد.

همه پسران خود را از یکسر بمکتب فرستاده خوش نیت
که جاہل مانده ضیاع گردند میگویند.

عبدالرشید پسر کلامم که در صنف ابتدائی است خیلی
شوق دارد بصناع نفیس داخل شود من هم خیال دارم که در

سال دوم او را به شعبه صنایع نفیسه داخل سازم. با شریف خدمتگار خود بسیار بملائی و مدارا روش دارد بیچ گاه او را بکار های سخت بیش از طاقت مکلف نمی سازد. سر رشته خوراک پوشاک استراحت او را خیلی بخوب وجه آماده میکند.

میگوید: شریف را خدمتگار نمیدانم، بلکه همراه او طریق اتحاد و رفاقت می چلانم. چرا قریب ده سال است بخدمت من مشغول و در خدمتگذاری خود نسبت بمن خیلی با خلاص و غمخواری رویه دارد. روز اول که او را نگاه میکردم، بشره و قیافتش بنظم خیلی خوب آمد. گفتم از قیافه این شخص استنباط می شود که باید بسیار کاری و جرار و راستباز باشد حقیقه فکرم بخطا نرفته همچنان راست باز و دل سوز من برآمد که خیال کرده بودم. این است که درین ده سال فقط دست و پایی من گشته و از معادنت او در امور معاشیه خیلی تخفیف تکالیف من شده و از غم بسیار کارها سبکدوش گشته ام.

خانه سکونت خود را چه قدر خوش طرح و با اصول تعمیر مطابق ساخته. لحاظ ضیا، هوا را بوجه خوب و روان کرده و بخشش را در خور تنفس ساکنین بنا نموده

اقربا

م - اینک حکایت اسلم خان را گذاشته ؛

محمد رفیق خان ! از شما می پرسم از خود خویش و قوم داربید یا خیر ؟
ش - الحمد لله ؛ کاکا ، ماما ، عمه ، خاله ، پسران ماما ، خاله زاده ،
همه چیز دارم ؛ خداوند هیچ کس را بی خویش و بی قوم نسازد -

م - خوب رفتار شما با آنها چگونه است ؟

ر - همه را دوست دارم و در دل من عزیز هستند و مثل
بازوی خود میدانم . خصوص از روزی که (درویش) همسایه خود
را دیده ام ؛ که بیچاره بیمار و بیکس و بی غمخواره افتاده بود ، خیلی
قدر خویش و قوم بر سر من آمده .

م - درویش همسایه شما از کجاست و چه شده بودش ؟

ر - از همین قریه میدان است (قریه ایست معروف بسمت
غربی دارالسلطنه کابل) به تب محرقه گرفتار بود ، از قوم و خویش
هیچکس نداشت که خبر گیرد و پرتار اومی شد -

بیچاره تنها و گنگس (بیوش) بسر چه ما افتاده بود هر روز
همراه حضرت پدر بدیدنش می رفتم و تدارک دوا و پرستاره اش
نموده از و دلجوئی میکردیم ، یکروز رفتم . دیدیم تپش خیلی علاوه
شده و بیابانی بسیار میکرد - پدرم که بیماریش را سخت دید دلش

سوخته گفت: اگر کدام خویش شما بمیدان باشد، خواسته شود و شما را بجانم برساند - چرا علاج بیمار بجانم خودش بهتر می شود -

وقتیکه که این سخن را شنید؛ شر شر آب دیده اش چکیده و گریه پر سوزی نمود که دل مارا کباب کرد و گفت: - من از خود هیچ قوم و خویشی ندارم - نه در اینجا و نه در میدان؛ بلکه بیکس و کویباشم، فقط یک پسر ما داشتم آنهم دیر میشد مرده -

این است که ازان بعد هیچ وقت نیست که بپاره درویش و گریه کردنش بر بیکسی خود بیادم نیاید و خویش و قوم من در دلم عزیز تر نکند -

همینکه پسر کا کایم خیلی یک آدم بی مهر و ننگ دل و قدر ناشناس است پری روز بی سبب با من گفتگو نموده سخنانی سخت زود من هم قصد کرده ام دوباره با او قطع علاقه کرده هیچ سلام علیکی و رفت و آمد نکنم - چرا خیلی دلم ازورنجیده است - م - دوستی و محبت شما با خویش و قوم خیل بجا و از انسان گری شماست - همینکه میگوئید - دلم از پسر کا کایم رنجیده و با او قطع علاقه می نمایم؛ چندان حرف بجای نیست و بلکه سبب قطع رحم می گردد که از عادات نکوهیده و خیلی مضر قوت قومیت است در هر قومی که این بلاهای خانمان کن پیدا شده عاقبت استیصال آن قوم نموده - باید شما در حال با افراد خویش و قوم

صله رحم داشته باشید؛ تا حقوق اقارب را بجا کرده بتوانید -
 ر - صله رحم یعنی چه و حقوق اقارب چگونه ادا می شود؟
 م - صله رحم عبارت است از دوستی و مدارا با اقربا و
 حقوق اقارب طوری ادا می شود که بقرار قانون ترتیب حقوق
 بزرگی با خویشان بزرگ بر طریق خدمت و اطاعت روش کرده
 براحترام و توقیر ایشان بیفزائید، باهمسالان قوم دم از همدمی
 و همدمی زنید، خوردان اقربا را باشفقت و مرحمت پیش آید
 محتاجان را بقدر استطاعت و شکستی، و مسافران ایشان را یاد
 آوری، زندگان را شنا و مُردگان را مغفرت خواهی و دعائید
 زیرا گذشته گان برای حیات ما خیلی چیزهای مفید گذاشته اند -
 حقیقه صله رحم شعبه ایست از حقوق والدین و استنباط
 ازان زیرا رعایت باقوم پدر تکمیل ادای حقوق پدر و رعایت
 باقوم مادر تدارک ادای حقوق مادر را می کند و ازین جهت
 شریعت حق ما خیلی درین باب توصیه میفرماید: حالا صله رحم
 و ادای حقوق آنرا تا یک حد دانستی اما روحانیون و معلمین
 کرام که از مواند تعلیم ایشان مستفید شده سعادت آتیه خود را
 تأمین میکنند، و ازین جهت آنها را اقربای معنوی میگویند. رعایت
 حقوق ایشان هم از فرائض ذمه شماست -

رفقا

امروز معلّم اخلاق بصنف در آمده بمحمد رفیق گفت :-
از اقربا تا یک حد با شما صحبت کرده ایم - اینک از شما می
پرسم که رفقای همصنف خود را دوست دارید یا خیر؟
ر - بلی بسیار دوست دارم - ولی گاه گاهی که درس خود را
خوب ضبط کرده ، از شما یا دیگر معلّمین غمره اخلاق می گیرم ؛ می
بینم بعضی از رفقا بر من غبطه می برند ، ازین رهگذر خیلی دل شکسته
و آئوده می شوم -

م - معلوم است که شما رفقا را دوست دارید ، رفقا هم شما را
دوست دارند ، زیرا دوستی اغلب از یک موافقت اخلاقی و
مناسبتی که در بین دو روح شریف میباشد ، پیدا می شود ، شما
هم در مکتب تساد یا کب اخلاق نموده و مناسبتی با هم پیدا کرده آید -
همینکه شما دوستی را هنوز خوب حس نکرده و حق رفقا را تا
حدی که می شاید نشناخته آید - و گرنه باین قدر حرف جزئی یا
غبطه که میگوئید ، هیچ گاه دل تنگ و آزرده نمی گشتید - یا
این که اگر حقیقه بعضی از رفقا بر کوشش یا زیرک شما غبطه
برند ، عیبی ندارد - خوب است که آرزو کنند مثل شما کوشش گر
و زیرک شوند - زیرا قانون اخلاقی غبطه را تنقید نمی کند -

ز - رفقای هم دارای حقد ؟

م - رفقای مکتب که چند سال با شما هم صحبت و دور ره تحصیل را با آنها یکجا و در یک صنف تکمیل می کنید، چگونه داری حق نیستند - رفاقت یک نوع رابطه و اختصاصی است که تذکارات آن کمتر فراموش می شود - باید شما مکتب را یک خانه جدید و رفقای همصنف را اعضای آن بدانید ! طوریکه در خانه برادر بزرگ خود را احترام میکنید و با برادر کوچک شفقت می ورزید همین طور در مکتب باید با رفقای هم صنف سلوک نموده گمانیکه از شما درس یا در زیرکی بزرگند با آنها با احترام پیش آید - از زیرکی آنها بدون کینه و حسد استفاده کرده خود را مثل شان بسازید - با کسانی که از شما کوچکترند ؛ یاد در ذهن مثل شما نیستند همیشه با آنها بمذاکره و مباحثه در پیش رفت درس و کسب اخلاق یارے کنید ؛ زیرا دانشمندی میگوید :-

وحدان زینت حیات است، زینت وجدان فضیلت و زینت فضیلت بلکه اصل فضیلت محبت است..»

و نیز میگوید «دوست برادر ثانوی است. یک برادریست که از روی میل قلبی انتخاب کرده، در رنج و راحت معتمد مخصوص خود قرار داده ایم و دوستی دارای مسرت بسیار بوده شرائط و تکالیفی دارد که طرفین را متبادلاً به مسایله، اعتماد، حفظ سر،

به احترام وادار می سازد.

برادر برادر بود دوست به یو چو دشمن بود بی رگ و پوست به
دانشمند دیگر میگوید: «شخص در همه احوال زندگانی خود
چه در حال رفاهیت و چه در حال شدت محتاج است بدوست
زیرا در حال رفاه صحبت و موانست آنها لذت میگیرد و در
حال شدت از معاونت و امداد آنها بهره می یابد.»

این است که از حقوق رفقا و فضیلت و شرائط دوستی
قدری با شما بحث نمودیم و اکنون از فوائد آن بحث میرانیم.
محمد صدیق خان قندهاری را البته خواهید شناخت. خیلی از
رفقای خود تکریم کرده میگفت مثل برادر با من و بسوزمی
دارند. خصوص (ریاح محمد خان) هر وقت بکار من آمده و در محال
جهان داری همیشه با من مساعده نموده.

پار سال بخمال سفر سه ماهه کابل آمده و قصد کرده بودم.
بعد موعده مذکور واپس بخانه روم. ازین جهت برای عالمه یقدر
مصارف سه ماهه نفقه تهیه نمودم، و قتیکه بکابل رسیدم، به سبب
بعض علائق زندگی و موانع یکسال مانده و رجوع بخانه میسر نشد.
از طرف آنها خیلی پریشان بودم هر چند در کاغذهای خود که
بدان میفرستادند از هر باب خیریت می نوشتند، ولی تکرانی خاطر
بطرف آنها داشته و هیچ گونه تسلی نمی یافتم. و قتیکه بخانه رفتم

معلوم شد که یار محمد خان هر وقت از خانه من خبر گرفته و رقم
 رقم غم خوار یها کرده حاج و مصائب آنها را بطور مساعده میا
 می داشته و نمانده که دست تنگی در پریشانی به بیند -
 دوست مشار آنگه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

هموعان

ر - یک برادر من است از خردی، بسیار عادت سلام دادن بر سرش نشسته - اگر یک آدم را در یک ساعت بیست بار به بیند، سلام میدهد

دیروز یکجا هوا خوری بر آمده بودیم - در راه یک شخص تصادف نمود، برادرم خیلی با آداب او را سلام داد - نمیدانم؛ شخص مذکور شنید یا نشنید؟ حلقه رفت، و نه عیسی گرفت -

گفتم آخر این چه عادت است هر کس دم راه شما بیاید رفیق یا آشنا باشد یا نباشد، شما او را سلام میدهید این - عادات را دیگر از سر خود پس کنید (ترک دهید)

م - ارجمند من! شما درین مسئله مشتبه شده و از برادر خود بیجا تنقید میکنید - سلام دادن یکی از شعار اسلامی است چیزی نیست که مخصوص بر رفیق یا آشنا باشد و شخص به بیگانه یا ناشناس سلام ندهد - بیگانه هم آدم و از نوع ماست -

خوب کرد برادر شما سلام داد حق هموعی را بجا آورد و یکی از هموعان خود را احترام کرد - همین که آن شخص در ایفای حق هموعی و احترام هموع تقصیر ورزید -

ر - هموع نیز حقوقی داشته باشد؛

م - هموعی یعنی اشتراک در انسانیت - آیا گمان شما حقوق ندارد؛ حقیقتاً ازین بالاتر حتی نباشد - همین که حق بنی نوع نسبت بحق والدین، اقربا، رفقا برتبه چهارم واقع - و درین جا نیز قانون حقوق ترتیب بزرگی جاریست -

پس هموعان را - از خود یا بیگانه خواه وطنی باشد خواه اجنبی بنظر احترام دیدن و شرف آنها را نگهداشتن از فرائض ذمه انسانی است -

و باین اعتبار یایست همه مردم در چشم شما مساوی بوده هیچکس بر دیگری مرتب و برتری نداشته باشد و نمی توانید که بحیات آزادی، شرف و شهرت، دارائی و منافع دیگری دست بزنید و حتی در مالک متمدنه عقائد دینی و آرای سیاسی دیگری را هم بنظر احترام می بینند -

ر - حق هموعان چگونه ادا می شود؟

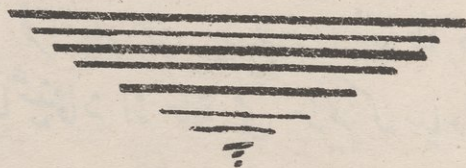
م - هموعان هم دو قسمند گذشته حاضر ادائی حق هموعان گذشته این است که زبان را از بدگوئی ایشان نگهداشته در شان هیچیک حرفی که منافی اخلاق و انسانیت است نزنیم کارهای خوب ایشان را تنقید نکنیم - بلکه همه را در بجز آنان که در شان شان قرآن ناطق است بیک زبان نیک یاد کرده بنظر احترام به بینیم در حق ایشان دعا و فاتحه خوانده مغفرت خواهیم - زیرا

از دولت سعی و عمل گذشتگان است که ذخیره های مادی
و ادبی برای ما گذاشته و خود گذشتند و ما از آن ذخیره
های مفید بهره های برداریم -

اما ادای حقوق هموعان حاضر طوری میشود که شخص در
خصوص دیگری از خود - یا بیگانه وضع یا شریف هر که باشد -
دست و زبان خود را از عذر، خیانت فریب، نامی، بهتان،
غیب جوئی غیبت و غیره چیزهای که بشان و شرف او زیان
دارد یا کوتاه بدارد بلکه نسبت به عموم خلایق یک رویه آداب
مدارا رحم و شفقت پیش گیرد، تا وظیفه حقوق هموعان را بجا
کرده بتواند -

خلاصه عزیزی میگوید :- طریقه عدل آنست که با هیچ
کس بدی ننمائی و طریق احسان آنکه یا هر که بقدر استطاعت
نیکی کنی - در همین زمینه میرزا بیدل میگوید -

(حق پرستی چند خواهی چشم پوشیدن ز خلق)
(طالب لیلی و آنکه غافل از محل کشان)



تساند و تعاون

امروز در صنف رشیدی ساعت اول، مضمون اخلاق بود.
معلم بصنف در آمد. نائب سرجامه بیک حرکت منظمی بولی
داد. شاگردان بیک چستی موزونه بر خاسته (سلام کی) نمودند.
م. دست بینه خود گذاشته (علیک) گرفت و گفت: امروز
سرجامه کجاست که حاضر نیست؟

ن. نمی دانم تا حال نه رقه رخصتی فرستاده و نه خودش آمده
درین گفتگو بودند که سرجامه بصنف داخل شده و سلام کرد.
جبین عرق پرش نشان میداد که بایست بسیار بسرعت و
تلاش آمده باشد و نمانده که دامن غیرتش ببار غیر حاضری
بے وجه کله دار شود.

م. رو بطرفش نموده گفت:-

شما که (اهمیت وقت) را خوانده و حصه اخلاقی را
از ان پوره کسب کرده. عادت نداشتید که تا وقت بمکتب
بیایید. امروز چه شد که تقریباً ده دقیقه پستری رسید؟

س. معاف فرماید من هر روز احتیاطاً ده دقیقه پیشتر
از صدای توله ماشینخانه از خانه می برایم که میاد از حاضری پس
بمانم. امروز هم قرار هر روز ده دقیقه پیشتر آمده بودم همین که بمدرسه افغانان رسید دیدم شخصی از

سرک خود را بکنار کشیده و بیک گوشه افتاده تالش میکنند -
 نزدیک رفته پرسیدم خیر هست ؟ بیچاره بغل خود را محکم گرفته
 بود - چند ان حرف زده نمیتوانست . بسیار بصدای نجیف
 گفت : همین دستی بنعم را درو گرفته - دلم برایش سوخت و
 ارشادات شما هم بیادم آمد که گفتید هموعان حق دارند -
 گفتم : چرا شفاخانه نمی روی ؟ بیج جواب نداده معلوم شد بیچاره
 از کوهداسن دیروز چوب آورده فروخته و بیشتر برای کاری مانده
 رفیقانش مرکب او را هم گرفته و رفته اند - شفاخانه را هم چندان
 بلد نیست - خودم بر سرش ایاده آدم خود را فرستادم - بگی
 کرائی آورد و او را سوار کرده بشفاخانه برد -

این است که چند دقیقه پستر رسیده ام -
 م - ارجند من ! اگر چه وظیفه لازمه شما همین حاضری مکتب
 است و بس مگر چون کار معقول و آدم گری کرده اید این کار
 تان میشود عذر بجا گردد و تدارک ده دقیقه پس آمدن شما را
 نماید بنا بران این اجمال شما را در خصوص ضیاع وقت معاف
 خواهم کرد - همینکه بنیال تان اجوره بکی را از خود مفت داده
 و حق همنوعی را بجا کرده اید این جور نیست و این خیال تان
 ناشی است از سهوا زیرا این سه شاهی شما اگر چه ظاهراً در
 بدل چیزی نبوده و عوض از متاعی که ازو گرفته باشید نگشته ؛

اما حقیقتاً شما از و می‌پویند و یک جزئی از دین خود را ادا کرده اید.

— منکه چوب او را خریده ام بکه شخص دیگری خریده و جش را هم با کمر بسته باشد.

م - درست است چوب را بدیگری فروخته و جش را هم به کمر بسته باشد، ولی اگر همین مردم نباشند و یک چوب، دیگرے ذغال، دیگرے آرد نمک، آب، کرباس وطنی، کشمیر، جبل السراج و یا دیگر چیزهای ضرور حیات را می‌توانند بخرند و بیاورند و شما نفروشدند، شما بخورده خود می‌توانید بقدر یک نان پنج پیسه گی یا بقدر یک گره کرباس، جهت خوراک یک هفته یا پوشاک لازمه خود برابر کنید؛ یا ازین قبیل احتیاجات لازمه فراغت یافته بمکتب بیایید و بے غم بامر تحصیل مشغول شوید؛ این است که قسمتی از حق چوب آوردن او را که سالها برای ما و شما آورده می‌آورد.

امروز ادا کرده اید - اگر همین معامله من بشا و شما بمن، در بین نباشد، احوال همه ما پریشان و کار همه ما ابرتر خواهد شد - نه شما فرصت بدرس خواندن می‌یابید و نه من بدرس دادن و نه چوب فروش بچوب آوردن - همین غم یکدیگر خوردن و بکار یکدیگر آمدن را (تساند و تقاول)

میگویند. قانون اخلاقی نیز تساند و تعاون را فرض ذمه
 دانسته بآن توصیه میفرماید و می گوید: انسان در حیات
 و بقا تکمیل نواقضات مادی و معنوی خود محتاج است بمعاونت
 و استمداد از یکدیگر. اگر تساند و تعاون بهم نداشته باشیم؛
 ما و شما بعبارۀ دیگر انسان عاجز نمیتواند با یک روزه
 بلکه یک وقتۀ خوراک خود را برابر کند و بایست تنفسی
 از انسان بروی زمین نمانده و همه از گرنگی هلاک کردند.
 زیرا حیات اجتماعی برای انسان و نیز تا یک حد برای
 حیوانات لازم و طبعی است و حیات اجتماعی یعنی گذران
 کردن باهم و یکجا، چنانکه باید بے تساند و تعاون
 صورت ندارد.

حیات اجتماعی

س - شاید از همین سبب که هر نوع حیوان با هم یکجا بودن را دوست دارد - گوسفند ما که روز جمعه او را تو خریده و بخانه آورده بودیم، بیچاره وحشی وحشی هر طرف میدید - از هر که رم میکرد - تمام شب بیج علف نخورد - بانها میزد - صدای بانس (صدای گوسفند) او تمام شب همه ما را از خواب کشید - پدرم گفت : بیچاره گوسفند از رُم خود جدا و تنها مانده که این جور بانس و بقراری میکند -

م - گوسفند و امثال آن از حیوانات بزرگ است اگر شما حیات اجتماعی زنبور شهد و مورچه که از خور و ترین حیوانات میباشد به بینید تعجب می کنید - زیرا کیفیت حیات اجتماعی در زنبور شهد و مورچه با وجود خوردن جسته خیل بزرگ و بسیار با نظم و نطق است - گوسفند و امثال آن نسبت بدیگر حیوانات از حیات اجتماعی چندان بهره ندارند زنبور شهد با چند هزار جمعیت یکجا بسر می آورند، خانه موزون و در خور بود و باش خودشان درست کرده در آن گذران میکنند - سر رشته تساند و تعاون را درین خودشان جاری داشته هر کدام بکار خود مشغول می ورزد، پادشاه پیره دار با از خود

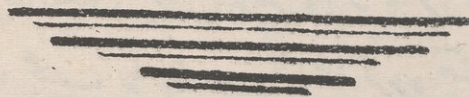
داشته نمیکنند زنبور یگانه بخانه شان داخل گردد - زنبور خود شان
 نیز وقتی که بعد از پرواز باز بخانه بیاید پره دارها از و تقش
 میکنند هرگاه ظاهر شد که حرکتش بحفظ الصحه اجتماعی مضر بوده یا
 بعباره دیگر از چیزهای مکروه غذا گرفته او را میکشند و ازین معلوم
 میشود که نظام اجتماعی را نیز در بین خود جاری دارند.
 همچنین مورچه ها با هم کجا بود و باش داشته با هم دستی یکدیگر
 بروابط حیات اجتماعی کوشش میورزند از ساختن خانه و ذخیره
 کردن قوت یسج کوتاهی نه کرده همیشه در تابستان بترو و
 تلاش میباشد.

از همه خنده آورد عجیب تر حکایه میگویم بشنویید! چند دانه تخم
 مرغ بطاق خانه گذاشته بودیم، دیشب از طاق صدای شریس
 بالا شد متوجه شدیم دیدیم: موشی از سوراخ برآمد و بیک تخم مشغول
 است میخواهد بخانه خود برده هرچه زود زدن بتوانست - آخر رفت
 بسوراخ، بعد از اندکی موش دیگری را باخو معاونت آورد و من
 هم این کیفیت عجیب را از دور تماشا کرده منتظر بودم چه میکنند
 دیدم موش تخم را بر سر سینه خود کشیده رایشان افتاد - تخم را با هر
 چهار پا محکم گرفت موش معاون از دمش بدین گرفته و کش کش
 کرده او را با تخم بسوراخ در آورد.

از مشاهده این حال حیرتم افزوده گفتم سبحان الله! خالق

بزرگ جل شانه در همه حیوانات خورد نیز حس حیات اجتماعی
و تعاون را باین درجه بودیعت نهاده -

خلاصه می شود حیات اجتماعی را بیک ماشین بسیار
قوی اعلائی تشبیه نمائی - و هر یک از افراد انسان را بیک
یک پره و پیچ آن مشابیه سازی، معلوم است تا وقتی که هر کدام
از پره و پیچ ماشین جایجا بوده و بوظیفه خود مشغول باشد حرکت
خودش نیز خیلی منظم بوده کاریکه مطلوب است از او گرفته نمیتوانم
بر خلاف اگر یک تکه اش برهم یا بجایا شود خودش ضائع و خلی
در انتظام حرکت ماشین پیش می آید - بلکه از حرکت می افتد
همین طور اگر شما خود را امروز بواسطه تعلیم قابل و مستعد
برائے خدمت حیات اجتماعی نسازید، خود را ضائع و فاسد
دران می اندازید - پس بایست در تهذیب اخلاق و ترقی
(مدنیت) کوشید تا بتوان خدمتی بحیات اجتماعی نمود -



مدنیت

امروز ساعت اطاق جناب مدیر، زنگ ده را نواخته
ساعت سوم درس را نشان داد. معلم اخلاق که در اطاق
سرگرم مطالعه بود، صدای زنگ را شنیده عجله برخواست
و کتاب را قات کرده بطرف صنف روان گردید شاگردان که
چند دقیقه تفریح کرده هنوز بدان دروازه اطاق ایستاده بودند
معلم را دیده بدرون درآمدند، همینکه معلم وارد اطاق تعلیم
میشود همه بیک حرکات موزون سلامی میگیرند، معلم علیک
گرفته و نظرش بطرف پسر جناب نائب الحکومه می افتد که میخواهد
چیزی پرسد مگر طریقی آداب را نگذاشته و منتظر است باجلازه.

م - ارجمند چیزی می پرسید؟

پ - دیروز مولانا در آخر بیانات فرمودند «بالیست در تهذیب
اخلاق و ترقی مدنیت کوشید» میخواستم معنی مدنیت را پرسم ساعت
آخر بود، شما تشریف بردید، بنده هم فرصت سوال نیافت -

م - آفرین ارجمند بالیست شما شاگردان کتب، همچنین به بیانات
معلم از دل کوشش داده یک نکته را هم نگذاشتید فوت شود -
چرا وقت استفاده همین فرصت است -

من نیز میخواستم امروز قدری از مدنیت با شما صحبت کنم؛

خوب شد، خودتان هم یاد کردید -

شنیده باشید: انسان با در ابتدا از وارانے و اسباب سعادت
 امروز یکی محروم بودند خانه های سکونت شان سپهای کوه (مناره ها)
 بود، پوست حیوانات را می پوشیدند، کاهی برگ درختان شتر بر تنگی
 میکردند خوراک شان میوه و حیوانات بود - در گرمی و سردی و
 مدافعه از حیوانات مفتره عاجز و حیات شان به تهنکه بود اسبابی
 که چیز را از جانی بجائی تولد برودنداشتند - چون این طور
 زندگی خیلی زحمت و فَلَاکت داشت احتیاج فکر اشیای لازم داد
 ... از عقل و تجربه خود کار گرفته در پے ایجاد و اختراع برآمدند
 خانه بدوشی و سپها را بدستکاری یک دیگر بجانم ها قریه ها شهر ها
 تبدیل داده خود را ازین تهنکه و اذیت خلاص کرده شهری ساختند
 پوست پوشی را گذاشته جامه های بریده و دوخته را عوض گرفتند
 چار پایها را رام خود ساخته بکار سواری و بار برداری و قلوبه رانی
 و غیره انداختند خلاصه یعنی جور نواقص خود را بتکمیل رساندند،
 از تشبث بدین وسائل، رفع احتیاج یکدیگر را نموده و تا یک
 حد دارائی و اسباب سعادت خود را فراهم آوردند -

حالا دانستی؟ همین دارائی و تهیه اسباب سعادت حیات
 اجتماعی را که بدستکاری یک دیگر بوجود آمده و می آید (مدنیت)
 میگویند -

این مدنیت در هر عصر و هر قوم طوری بوده و رفته رفته
ترقی کرده تا به مدنیت عصر حاضر رسیده مدنیت عصر حاضر در تنیه
اسباب رفاه یکدیگر خارقه های مجرای عقول بروی کار آورد
بنیش چشم را با اختراع عینکها، ذره بینها دوربین ها افزود
زحمت دست را بوجد ماشینها تخفیف داده ماندگی پای را
با ستراحت و سرعت بگی، موتو، ریل، جاز، جاز، هوایی کشیده بین
واسطه از کرة خاک، آب، هوا استفاده زیادی نموده با اندازه
قوی طبیعه را در تحت فرمان قهرمانی خود در آورده که خادم
خود ساخت.

اگر از نیم واضح تر مثالی میخواهی برای تو بیاورم میشود
جمع اطوار مدنیت را (از عهد طفولیت و صباوت و شباب) در
حیات اجتماعی خود ما از برای تو تصویر دهم:

ابتدای تاسیس دولت افغانی خود را میتوانیم عهد طفلی
مدنیت گوئیم، زیرا تنیه مصالح ملت طور ساده و بیط بروی کار
آمد. - زراعت، تجارت، صنعت، که مدار مدنیت است بطور
لازم ترقی نداشت. - اداره های امور ملکی چندان تنظیم نبود.
فنون عسکری و لشکر نظام را کس نمی شناخت لکن رفته رفته
امور ملکی بدفترهای متعدد قسمت شده دفتر تخصیص و اخراجات غیر
تشکیل یافت. - امور عسکری به تحت نظام درآمد و ماشینخانه ها

تأسیس یافت، مصالح حیات اجتماعی بقدر احتیاج حال و وقت
حیاشد.

این عصر را اگر عهد صباوت و مدنیت گوئیم خیلی مناسب
نیماید. زیرا اگر چه این طفل قوت رفتار و گفتار پیدا کرد اما طوری
ست جان خود بوده که گویا از عالم و طریق گذران او چندان خبر
نداشت.

امروز یعنی عصر درخشان اعظمحضرت والای غازی عنفوان شباب
و عهد سرسبزی مدنیت ما بشمار میرود، چرا بخت آزادگشت. ما با عالم
و عالم با روشناسی پیدا کرد، آوازه قابلیت ما گوش زد عالم گردید.
سفرائے ما بر جا رفتند سفرای هر دولت بدر بار ما رسیدند.

امور مملکت بوزارت های متعدد قسمت یافت. نتیجه همه کار بسته
شد. زراعت، تجارت، صنعت که از اصول حرف، و اساس مدنیت
است، صورت انتظام گرفت. که در نتیجه سعادت و اقبال حیات اجتماعی
را کفیل میگردد. خلاصه مدنیت ما درین عصر سعادت حصر بن رشد و بلوغ
رسیده اینک در صفوف دول منتهی به سر بلندی افتد موقع خواهد
کرد، حالا اگر ما جمیع کار های خوب، بعبارة دیگر سر رشته باری
مدنیت این عصر درخشان را بیکان یکان برای شما بشماریم، خیلی سخن
طول میکشد. همین که ساعت آخر شده ما هم از درس بس میکنیم، انشاء الله
فروا از اصول حرف یا اس اساس مدنیت با شما صحبت خواهیم کرد.

زراعت

معلم در ساعت درس بصنف درآمده دید چند دانه گل‌دان
نرگس بر سر میز چیده و شاگردان خیلی بدقت نظاره دارند.

م - چه تماشا دارید ؟

س - پیشتر ساعت دروس اشیاء بود، جناب معلم دروس
اشیاء ازین گل با ما صحبت داشتند. از بیانات شان خیلی بجز
زقیم گفتند؛ اگر یکبار پیاز او در زمین یا گل‌دان کاشته شود -
همیشه می‌پاید و سال بسال نوگل میکند، پیاز این گل، عجیب
چیز با برکتی است

م - تنها پیاز نرگس فی، بلکه بیار کشتنی های دیگری هم
هست که یک سال کشت شود مدتی پائیده و سال بسال حاصل
میدهد. البته معلم دروس اشیاء هم بشما گفته باشد این گونه هر سال
گل کردن چیزه از برکت پیاز نرگس و کلیه از برکت کشتندی
است که خیلی مهم و از اصول حرف میباشد و ما بقرار وعده خود
امروز برخی از اصول حرف با شما صحبت میکنیم -

س - کشتندی این قدر مهم است که در اصول حرف بشمار میرود؟

م - چگونه مهم نبوده و در اصول بشمار نرود حال آنکه زندگانی
بشر وابسته بحیات اجتماعی و کفیل بقا و قوت حیات اجتماعی همین

کشمندی است و بس، نیدانید معظم خوراک و پوشاک ما و شما
از حبوب و نباتات تهیه شود حبوب و نباتات هم یگانه محصول کشمندی است اگر انسان
در سایه کشمندی گذران نکند یک لقمه نان برائے خوراک
و یک گره پارچه برای پوشاک خود نمیتواند حاصل کند و از
گرنگی و غریانی بایستی مرد. زیرا اکثر خوراکها و نیز پوشاکها از
از پنبه و سُند و ابریشم بعضی بالذات و بعضی با لوا سطه
محصول کشت است

س - مگر گوشت و پشم گوسفند و دیگر ازین قبیل حیوانات
برائے خوراک و پوشاک ما بس نمیکند؟

م - عزیز من! اگر دولت کشمندی نباشد و گوسفند ها بے
ترکتان ما از محصول آن یعنی علف نخورند کجا زنده میمانند
که گوشت آنرا بخوریم و پشمش را لباس برای خود تهیه نماییم
بعضی از سالها که خشک آبی آمده در زراعت کسر واقع میشود بر
انسان و حیوان هر دو تکلیف وارد آمده در خطر هلاک می افتند
کاش روز جمعه بخانه ما حاضری بودید که از زبان دهبان
چهار دبی ما فائده کشمندی را خود بگوش خود می شنیدید -

دهبان کاری گر بخانه ما آمده بود از و پرسیدم: امسال
حاصل زمینها چگونه بود و خودتان چه گذران دارید - گفت: «اگرچه
پارسال به سبب خشک آبی هیچ حاصل نشد. پنج جریب شغل

داشتیم - همه را چپه کردم چندانکه گوسفند داشتیم - همه را افروختم ترسیدم
از بی علفی هلاک کردند - ازین سببها خیلی پریشان و قرضدار شدم
مگر الحمد لله امسال ده بیت خوار گندم، شالی جو و جواری
برداشتیم، تقریباً سی خوارگاه موجود دارم بیت دانه بره
اول بهار ده روپیه گی خریدم بودم - از بس امسال علف
بسیار بود همه خوب گوشت گرفته چاغ شده اند انشاء الله
دانه بیت بیت و دو روپیه بفروش میرسد -

این است که امروز در ممالک متمدنه خیلی امر زراعت را
اهمیت داده هر گونه وسائل تسهیل و ترقی آنرا از قبیل ماشین
های شارب و کشت فوران آب از زمین و حفر انبار و غیره
تهیه نموده، از زمین کم حاصل بسیار بر میدارند و بوسیله تجربه‌های
بسیار، هر نوع کشت را بدرجه اعلی ترقی داده، مصالح و مضار
آن را کشف کرده اند، ازین جهت کشت را از مضار صیانت
و بمصالح از اقسام انبار و غیره شاداب میدارند - بلکه طریق زرع
را در تحت اصول و قوانین منبده در آورده و این حرفه مبارک
را فن مستقلی قرار داده اند - و امروز متخصصین قابل درین فن
بر خاسته هر گونه امراض زرع و درخت را علاج میکنند و کتابهای
قیمت داری در فن زرع تألیف کرده اند -

خلاصه شعبه زراعت را اداره جداگانه تشکیل داده هر ساله

قرار بود به مدیریت آن مبالغ بیاری درین راه صرف و مداخل
زیادی ازان حاصل میکنند.

س - در وطن عزیز ما اداره زراعت از کی تشکیل یافته؟
م - در وطن عزیز ما اگر چه از عصر حضرت ضیاء الملت و الدین
مرحوم و اعلی حضرت امیر شهبه توجّه خاصی بطرف زراعت مبذول
شده و مانند نهر بگرام در کوستان و نهر سراج در قندهار حفر
گردید، بند سلطان در غزنین اساس یافت، اما اداره زراعت
تشکیل نداشت، نهر بگرام و نهر سراج هر دو مسدود شد
بند سلطان پوره با تمام نرسید، این است که اداره زراعت
امروز در عصر مبارک اعلی حضرت والای غازی ما تشکیل یافته پیش بندی
از این چنین نواقص نمود. چمن زارها زمینهای خار که از
سالها در علاقه جات ممالک محروسه بوره و بی کشت افتاده
و قورغ بود، همه را بر رعایا تقسیم و ازین رهگذر خدمت بزرگی
بزراعت کرد. بند سلطان را با تمام و بند غازی نهر رزاق را
بوجود آورده و هنوز مبالغ بیاری برای حفر انهار و ترقی شعبه
زراعت در بودجه مدیریت آن منظور شده امید است که در
آتی زراعت وطن عزیز ما خیلی ترقی کرده خدمت بحرفه
تجارت ما هم نماید.

تجارت

- س - تجارت هم در جمله حرف میباشد؟
- م - تجارت چگونه در حرف بحساب نزود؟ بلکه یک از اصول عمده حرف همین تجارت است و برای ماطریق مسنون میباشد زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) تجارت کرده و از مکّه معظمه مال سوداگری بشام برده اند مگر تو میدانے وسائل تسهیل و ترقی تجارت چیست؟ و چگونه ازین پیشه مبارک میتواند ثروت حیات اجتماعی را کفیل گردد؟
- س - البته همین خواهد بود که شخص پول داشته چیز را ارزان بخرد و گران فروخته کمائی کند -
- م - عزیز من بنائی تجارت بر کمائی است و پول هم بسریه او در حساب میرود، اگر شخص پول خود را بخرداری چیز مشغول نموده و باز او را بی سببی بهمان بیع بفروشد، از سوداگری نفع او چه حاصل می شود؟ پس معلوم شد که غرض از سوداگری نفع بوده و پول هم سرمایه اوست و وسائل تسهیل و ترقی او چیزهای دیگری است که شما ندانستید
- س - فکر بنده ازین پیشتر نمی رسد خود مهربانی کرده و وسائل تسهیل و ترقی آن را شرح دهید -
- م - وسائل تسهیل نخستین ترمیم و همواری سرکها و منازل

و تهیه اسباب و آلات حمل و نقل و تشکیل شرکتهاست زیرا
 بواسطه آبادی سرکها و تهیه اسباب حمل و نقل، مسافه های
 دور و دراز را میتوانی بزودی قطع نمائی. اما متوجه واجتناب بسیار
 را از جانی بجای دیگر در مدت اندک حمل و نقل دهی بتوسط
 شرکت می شود سرمایه بسیاری جمع و اقتدار بر خرید و فروخت
 بیشتر گردد. و تجارت، ثروت حیات اجتماعی را کفیل شود. اینک
 از فائده و برکتی که خداکے تعالی در تجارت بودیت نهاده؛
 با شما صحبت میکنیم؛ تا منفعت تجارت را خوبتر بفهمید :

پارسال یکے از سوداگران وطن عزیز ما از ترکستان
 دو لک روپیه را پوست قره قلی فی تحته پنجره روپیه خریداری
 کرده از راه کابل به هندوستان و از آنجا با روپا فرستاد -
 بمحض رسیدن در فرانس فی تحته یک پوند طلائی انگلیسی
 بفروش رسید، و حش را هم از آنجا مال خریداری بکابل
 فرستادند تقریباً ۱۰ هزار روپیه محصول این تجارت را بمرگ
 تحویل کرده بنخریه دولت سپرد. بعباره دیگر ۱۰ هزار روپیه
 در ثروت بملت افزود. خودش هم حالا خیل واری ثروت
 گشته و میگونی چند لک روپیه کمائی نمود.

واقعاً و مسائل تسهیل و ترقی تجارت در ممالک متقدمه
 یا علی درجه فراهم آمده و هزاران میل مسافه بیابانهای سخت

و دشوار راه آهن امتداد یافته. انواع شرکتهای تشکیل شده که
جای خیرتست - ریل و جهان بخوار با اجناس و اشته را خیلی
بزودی و آسانی بتر و بجزاً از غرب بشرق و از شرق بغرب
حمل و نقل میدهد -

در وطن عزیز ما نیز نسبت بسابق بعض وسائل تسهیل و
ترقی تجارت مثل شرکتهای غیره تشکیل یافته و امید میرود
که بسیار بزودی ترقی نمایانی کرده اهل دارای ثروت
زیادی گردند - همین که در تجارت از غبن و خیانت
و ظلم یا بابت پرهیز کرد - زیرا علاوه برین که در شریعت
مقدسه ما ازان نهی وارد گشته و بر مرتکبین آن تهدید
و عید تامل است عرض و اعتبار شخص کاسته در امور معامله
او کساد پیش می آید و اندر دین می افتد -

معلم تا اینجا از تجارت بحث رانده ساعت خود را
دید وقت آخر شده بود گفت ما هم بحث خود را خاتمه
میدیم، درین وقت زنگ صدا کرد و معلم از صنف
بر آمد



صنعت

معلم در صنف در آمده با شاگردان رسم سلام علیکی بجا کرده دید کتابچه های رسم پیش روی شاگردان بر سر میز افتاده و نقشه برج شهر آرا را خیلی شبیه باصل رسم کرده اند سه چهار کتابچه را خوب بدقت ملاحظه نموده پسندیده و گفت :- آفرین ! این نقشه های برج شهر آرا است که رسم کرده آید چه قدر موزون است ؟ اکثر این نقشه ها مطابق باصل آمده - دستهای شما درین صنف خوب صاف شده و امید می رود باتدک کوشش مهارت کاملی پیدا کنید - شاید پیش ازین ساعت رسم بود ؟

س - بلی پیشتر ساعت رسم بود، جناب معلم رسم فرمودند - همین برج مکتب را نقشه کشیدیم، خوب شد شما هم، رسم را صنعت گفتید، پیش از تشریف آوری شما در بین من و نائب جماعت مباحثه بود، من میگفتم رسم از جمله صنعت است، نائب صاحب سخن مرا تسلیم نداشته میگفتد صنعت فی بلکه حرفت است امید میکنم شما گفتگوی ما را فیصله نمایند ؟

م - رسم هم صنعت است، هم حرفت، همین که هر دو

مشبه شدیه بخيال تان صنعت غير حرفت می آید - یکی رسم را
صنعت میگویند و یکی حرفت - حال آنکه صنعت (یعنی چیز ساختن)
مین حرفت است زیرا حرفت پیشه و کسب را میگویند، چیز ساختن
هم یک کسب میباشد، بلکه صنعت مثل زراعت و تجارت
و سوین اصل حرف بشمار میرود.

ازین تقریر جناب معلم سرجماعه و نائب او هر دو به سو خود
برخورده بطرف یکدیگر زهر خندی کردند و میخواستند تفصیلاتی
در باب صنعت از زبان معلم بشنوند، جناب معلم از چهره
شرکیں شان این کیفیت را بتقرّس دانست گفت :-
خوب شما که میخواهید؛ امروز قدری از صنعت صحبت میکنم و امید
دارم که در استقبال از دولت صنعت خود ثروت حیات اجتماعی
را بیفزایید -

صنعت چنانکه در فوق گفتیم یکی از اصول حرف بشمار میرود
و از بخاری و گلکاری گرفته تا بساعت و جهانیهوایی ساختن
همه از قبیل صنعت است -

فائده صنعت را همه کس میدانند که اگر دستیاری صنعت باشد
پای زراعت و تجارت لنگ مانده نمیتوانند؛ در پیش رفت
ثروت حیات اجتماعی قدم بردارند - باین اعتبار اگر ما صنعت
را از اصول نخستین حرف بشماریم؛ هم جا دارد -

س - مگر زراعت و تجارت احتیاجی بصنعت دارند؟
 م - عزیز من! آیا ماشین شد بار کشت را در بحث زراعت
 آلات حمل و نقل را در وسائل تسهیل تجارت خوانده آید؟ آنها
 مگر ساخته دست صنعت نیستند؟ گذشته ازان مگر زراعت به وسیله
 وداس متاع تجارت بخرچین و صندوق احتیاج ندارد؟ اگر
 صنعت نباشد همین چیزهای خیلی آسان و ساده چنان موجود
 میشود و از زراعت و تجارت چگونه بهره مند میگردد؟

ازین جهت امروز صنعت بشری با علی درجه ترقی رسیده
 برای صنایع مختلف ماشینهای متنوع ایجاد کرده اند - کار چند
 روزه دست را از یک ماشین بیک روز میگیرند و بدین وسیله
 میلی از نقد گرانهای وقت را کمائی کرده، امر زراعت و تجارت
 را نیز ترقی داده اند -

این است که اعلیحضرت غازی ما این مکاتب را ماشین خانه
 آدم سازی قرار داده میخواهد شما از چندان داری صنعت و کمال
 گردید تا بدرد حیات اجتماعی بخورید - اینک از فائده صنعت قدری
 صحبت میکنم: پار سال یکی از تفنگ سازان یکمیل تفنگ جاغور
 دار ساخته واقفاً در پرزه پا و گلبرگ و نقش میل آن خیلی صنعت
 کرده بود در جشن استقلال تفنگ را پنهان برد و در روزیکه صنایع
 وطنی از حضور والای اعلیحضرت غازی گذارش بیافت تفنگ او

بدرجه اول حساب شد اعلم حضرت والا هم خیلی بدیدنش خورسند
گشته منظور فرمودند تفنگ ساز قرار دلخواه انعام یافته خیلی بخوش
وقتی و سر بلندی بکابل باز گشت.

و قتیکه معلم بحث صنعت را باینجا رسانید دید چند دقیقه مانده
که ساعت آخر شود گفت وقت گذشت ماسم از صنعت همین
قدر صحبت کردیم اکنون میخواهم بس کنیم. این بگفت و از صنف
برآمد *

~~~~~\*~~~~~



## وطن

زنگ درس اول رازد- معلم داخل صنف شد- همه اطفال از جا برخاستند- بایک احترام صمیمانه سلام کردند- معلم جواب سلام شاگردان را گفت و اجازت نشستن داده بطرف تخته سیاه آمد یکبار چشمش بقطعه افتاده که بخط جلی «حب الوطن من الایمان» نوشته بود، پرسید:

— این قطعه چرا اینجا آویخته شد؟ سرجامه طلباء برخاسته اجازت گرفته گفت!- معلم صاحب دیروز ساعت پنجم، درس جناب معلم حسن خط بود- جناب معلم برای نشان دادن قواعد رسم الخط آورده تماشا دادند- امروز نیز درس دوم حسن خط است- ایضا حاتی که درین باره ناتمام مانده، اکمال خواهند کرد- بسیار خوب سرشق درس امروزه ماینز همین خط باشد! اطفال متحیر شدند که اخلاق چه سرشق میخواهد؟ برای رفع حیرت آنها معلم گفت:-

از میان شما منی این جمله عربی را که میدانند؟ آخوندزاده برخاست، انتظار اجازت جواب کردید- رخصت حاصل کرده گفت:

- معلم صاحب! دوست داشتن وطن از ایمان است»



حال شاگردان اندکی سرشت درس اخلاق را نفی می‌تند اخوند  
زاده آفرین شنید و نشست - چه طلبا امروز ترجمه این جمله  
عربی و اشاره اخلاق وطنی را مستحضر شده آسوده گردیدند -  
دوباره معلم پرسید !

— حُب وطن چگونه فضیلت ایامی دارد ؟ سر از نو آخوند زاده  
انگشت خود را بالا کرده جواب داده -

— پدر بزرگوار من - وقتی که یکی از طلبه علوم معنی همین  
جمله را بیان میکردند شنیدم ! « مرد مومن وطن خود را باید  
دوست داشت - زیرا خاک اسلامی و مملکت مسلمانی است »  
معلم منتظر این بود که کدام یک از اینها آرزوی ایضاح  
زیاده دارد - دیگران خاموش بودند معلم خود گفت :

— فرزندان من ! برادر شما خوب میگوید - شاید پدرشان زیاده  
برین ایضاحی داده ؛ اینها نشنیده باشند - اینک بقیه آن را  
شرح دهم -

« هر مسلمان وطن اسلامی خود را که دوست دارد باید وطن  
اصلی و اقامتگاه دائمی خود را نیز محبوب شمارد چه همه نشو و نما  
و اسباب سعادت او ازاں وطن حاصل شده - شخص برای  
عائله و اقرباء دوستان ، هم نژادان ، همکیشان رابطه و دل بسته  
گیهای زیادی دارد - معاونت ، رفیق ، حرمت ، محبت متقابل ،



یکدیگر را آنقدر بسته که هیچ واسطه بریده نخواهد شد - گذشته  
 ازین وطن اقامت گاه عمومی هم نژادان و هم کیشان است -  
 محبت وطن قریباً جلی و طبیعت ثانوی است - ایضاً او اینکه  
 طفلی که در یک خانه بوجد می آید؛ نخستین چشمش پدر و  
 دیوار ما وای خود کشاده می شود - نقش و اشکال این خانه در  
 ذهن و خیال او شل آغوش مادر و سیمای پدر جای گیر میگیرد -  
 کم کم کلان شده؛ در صحن و حیلی قدم میزند - و قتیکه از دروازه  
 سگی، بایگانه که قبل برین ندیده و اُلفت نگرفته می بیند -  
 در حال توحش کرده مراجعت میکند - گاهی باغوش مادر میگیرد  
 و گاهی بدامن پدر می آویزد - بایشان پناه می برد تا بزرگ  
 میشود - روی حیلی و کوچی قدم زده برمی آید - مانده، گرسنه و غبار  
 آلوده باز پس درینجا می آید - رفع این همه تعب و نفرتند او رینجا کرده  
 آسودگی سعادت خود را درینجا مییابد - هکذا و قتیکه بزرگ تر شد،  
 پهلوی خانه بخود را چندگاه آمد و شد اشخاص تازه می بیند -  
 آخر می پرسد:

اینها که بودند که تا پانزده روز قبل در همایی ما بود و باش  
 داشتند؟ حال بجای آنها کس دیگر در آمده می بر آید - سبب  
 اینهمه تبدیل و تغیر چیست؟ پدر میگوید:  
 ارجمند من صاحبان این خانه در جای دیگر میباشند - اینها



که می بینی آمده میروند با کرایه نشین و مسافرنده - یکبار دیگر می پرسد: ما چرا ازین خانه بجای دیگر نمی رویم؟ مادر میگوید: نور چشم من این خانه خود ماست - پدرت این خانه بمبلغ گزلفانی که از صنعت، تجارت یا زراعت بدست آورده خنیده است یا میگوید:

«جهد ده سال خدمت دولت کرده؛ از تنخواه خود اقتصاد نموده - این خانه را صاحب شده به پدرت گذاشته - برو باشت که پدرت زحمت بیاری کشیده برای ما ماوایی ساخته - دیوار، فرش، تخت، دروازه، شیشه خلاصه هیچ چیز او را خراب نکنیم - آهسته - آهسته طفل بن رشد میرسد، درجه تحصیل ابتدائی را اكمال کرده در رشدیه تحصیل کمال مینماید - معلم در مباحث اخلاق مدینه اینک وطن یعنی خانه بزرگ برادران هم نژاد و هم زبان، هم کیش و هم درد را واقفانه ترو شیرین تر بیان میکند: مملکت وطن یعنی اقامت گاه عمومی افراد عائله و ملت را بیک معنی واسع و مفید ایضاح مینماید، هرخت دیوار و هر پارچه سنگ و بازوی آن بیک مربوطیت فائده دیگر تشکیل یافته، بتغیر دیگر هر گوشه این مملکت (وطن)، یعنی منبع زراعت، ثروت و صنعت در مقابل صد ها هزار ها خون اجداد و آبا بوجود آمده برای ما منزل سعادت و شرف ساخته شده ماینز باید با و



اضافه بکنیم - کم از کم برای اولاد و اخفاد که در آینده از ما کرده  
 افراد شان بیشتر و نیست ببا هوشیار تر خواهند بود با صفا و  
 عمران بگذاریم و الا آنها که در خصوص ملک، علم، صنعت  
 برای ما احتیاج نقصان، محرومیت گذاشته اند، چنانچه ناشکایت  
 مندیم، این چنین پس ماندگان نیست ببا زبان خوب نخواهند  
 راند - چه گذشتگان پیش از و رود ما خانه و منزل، ثروت  
 و علم ترک کرده اند ما با سودگی و سعادت تصرف میکنیم - رحمت میخواهیم  
 بر ماست که بباندگان خود چنین کنیم و از متروکات آنها تا حوصله  
 داریم، هم خود استفاده کنیم و هم نسل آینده ما استفاده کند -  
 بنابراین کیکه بوطن ما دست درازی کند اولاد بصلح و عدالت  
 دعوت میکنیم و گرنه باهمدستی دولت که حامی حقوق داخلی و خارجی  
 یعنی سبب آسایش، علم، تجارت، صنعت و مدنیت ماست، برخلاف  
 آنها می بایم چه، با مال و ملک، چه با تن و روح - دین باره  
 خود داری نمی کنیم - ما بسعادت و وطن مسعود و بفلکت او متالم  
 می گردیم - هرگونه تکالیفی که برای خیر وطن باشد با شرف  
 و افتخار کوشان می بایم -



## ملت

ساعت درس جغرافیا بود - سر معلم همراه معلم اخلاق  
بصنف آمده بمتعلیمین خطاباً گفت :

- بچه ها امروز جناب معلم جغرافیا کی تا جور بوده معذرت  
نامه فرستاده اند - اینک (بطرف معلم اخلاق اشاره نموده) جناب  
اینها برای درس ساعت دوم شما بهمین وقت مشغول میشوند -  
گفته از جماعت می برآمد - اطفال تشکر کرده بپا ایستادند - معلم :  
- بنشینید فرزندان ! همه با وضع احترام کاران جابجاشتمند -  
گوشه اخباریکه در جیب معلم بود ، نمودار شد - درخواست پنهان یکند -  
کیبار فکرش تغییر یافته بیرون کرد - بالاسی سحیفه اول بخط تعلیق  
خوب کلمه (ملت) نوشته بود ، چوکی ملازاده بمعلم قریب بوده  
پرسید -

- معلم صاحب ! این کتابچه که در بالانش ملت نوشته  
شده مال کجاست ؟ کتاب تازه است باخیر ؟  
- نه خیر کتابچه نیست - اخبار است امش ملت -  
- اسم اخبار چگونه تنها ملت می شود ؟ البته ملت افغانان  
باشد - مثل امان افغان -  
- نه خیر تنها ملت است - در ایران نشر میشود مع ما فیہ



## اینجا ملت -

ایران مراد است - جریده نگاران بعضاً اسمهای و چیز  
 انتخاب کرده عنوان جریده خود می سازند - چه رقم گوی سنجیده  
 گوی « مثلی است مشهور - اینک کلمه ملت نیز بسیار سنجیده  
 بامعنی است - در کتابهای دینی بامعنی ملت را بر «یک هیئت  
 جامعه که عقایدشان متحد باشد» اطلاق میکنند - در اصطلاح تازه  
 جمعیتی که دین، سان منافع شان مشترک بوده در یک کشور  
 زیرا اداره واحد آمده باشد «ملت» میگویند - اینک میان وطن  
 داران ما قسم اعظم همین شرائط موجود است - چه یکمشت هندو  
 و یهود و طندار و نیز قریباً در سان و تمام در منفعت وطن که  
 اقتصادی و مدنی است، با ما متحد و برادران وطنی ما میباشد -  
 درین خاک پاک زیرا اداره یک دولت و حکومت محبوب بوده جزو  
 دولت خدا دادند، همچنین افغانیکه در سرحد هندوستان و سائر  
 با ما همزبان و هم دین هستند، برادران ملی و دینی ما اند - چنانچه  
 مسلمانانیکه در هر کشور اسلامی با ما همکیش و منفعت دینی شان  
 با ما متحد است، اخوان دینی ما بوده سعادت شان شاد بفلاکت  
 شان دل خون می شویم -

اینک افراد جامعه را حیات و منافع متقابل هر گونه  
 فداکاری و اداره میکنند - تا امنیت وطن و ملت سعادت و ترقی



آن را دیده خود نیز ثمره دار نباشد، آرام نگیرد - کوه ها دره ها جنگلها، دریا و نهر های زرخیز وطن را هر قدر که دوست میدارو از دستبرد اجانب محافظه میکند با سارت، جهالت، خرابی افراد جامعه راضی نمیشود -

ملتها برین وجه محافظه حیات و ثروت، صیانت ناموس و شرف کرده اند - دور نزدیم - گذشتگان و نیاکان ما که بلیونها برادران وطنی ما را باین موجودے و حال حیات داشته اند، چه کوششها و فداکاریها که نموده اند؟ با مخصوصاً امروز پادشاه غیور غازی ما برای آزادی و استقلال این کشور دل نشین و افراد جامعه هر فلاکت و اذیت را بخود دیده نام آزادی ما را بنالم و اسباب ترقی عصر مدنیت را با شناسانید -

براست که دولت محبوب خود را بجان دوست داریم و قیمت این عصر سعادت حصر را غنیمت عظمی شمریم - قوانینی که برائے صلاح و فلاح مانهاده اند،

فرمان بریم و این بحث را انشاء الله آئنده باز تفصیلاً بیان خواهم کرد، و بیکیکه معلم ایضاحات خود را و باره ملت باینجا رسانید قلبهای صاف رفیق اطفال پر از حسن شفقت و اخوت شد -  
درین اثنا آواز زنگ تفریح شنیده شد، معلم برخاست همه بیرون شدند -



## دولت

دو نفر از طلبا پیش در صنف ایستاده یکی با دیگری چنین اختلاط  
می نمودند -

- دیروز معلم صاحب از ملت بحث میکردند - شاید امروز  
از دولت مخصوصاً از دولت ایران ایضاً بدستند چه دیروز  
اخیار ملت ایران را از جیشیان بر آورده صحبت داشتند -  
رفیقش ترویج کرد:

برادر من جریده ملت یک امر اتفاقی بود - تعریف دولت  
ایران بدون اینکه معنی عمومی دولت را تفهیم چگونه دانسته میشود؟  
خاصه باید دولت علیه خدا داد را تعریف و بیان کنند - آن دیگر  
بجواب سنجیده او خاموش گردید - درین وقت زنگ درس چهارم  
راز دند - معلم از اطاق خود برآمده بسلام هر دو یک جواب داد -  
لیکن در چهره یکی ازینا بشارت زیاده کرد حرف زنان  
همه یکجا داخل صنف شدند - معلم:

- کمان می رود (بهمان دو نفر خطاباً) خبر تازه شنیده اید:  
مثل اینکه امشب در پهلوی خانه شما جمعیت سروری (سیله) خواهد  
شد؟ یا فردا معلم صاحب شما را بینه ماتوغراف باغ عمومی می  
برند - یا جشن استقلال قریب است و شما چند روز آزاده گردش



خواهید کرد؟ رفیق برخاسته گفت:

معلم صاحب گاهی که در پهلوی خانه ما میله شود تا درس خود را حاضر نگفتم باواز سانه آنها گوش خواهم داد - نه بسرور آنها اشتراک خواهم نمود - گیرم که سر معلم صاحب بینه ماتوغات ببرند - شل هفته گذشته اگر فیلیم (لوحه) کوه آتش نشان ترا پونرا نشان داد خوش نمی شوم - چه نظره خیلی غصه آورست - بیچاره الهی ترا پون خیلی پریشان شده اند جشن استقلال نزدیکست بآن واسطه رخصت آزادی پیدا میکنم - گفته نیز دل خوش نمیدارم مگر در سهای مانده خود را در آن وقت با تفریح و آزادی حاضر کرده توانم شاد بگیرم - معلم خورند شده:

- بی فرزند می گفت: در حال رفیق (ولد سیفر) حالیه افغانستان در امریکا است) کلک خود را بالا کرده منتظر اجازت شد - معلم مساعده کرد -

- صاحب! من از جشن استقلال بیار خوش می شوم چه این جشن خاطره استقلال افغانستان است که دو سال قبل همه دور و نزدیک دولت را شناختند! البته امروز شما هم ازان بحث خواهید کرد -

- آفرین نور چشم! اولاً این را باید دانست: ملتها و قتیکه در وطن خود جمیعت زیاده پیدا کردند، بواسطه کوشش و ارای



علم ثروت و مدیئت گردیده مسعود می شوند ۱۰. ما قسمی که تبیل، بی  
هنر، یا طبیعتاً ناقابل اند، اسباب اذیت جمعیت و خود میگردند -  
گذشته ازین بعضاً به ثروت و سامان این مملکت و ملت دیگران  
(خارجیان) اگر طمع بستند، درت انداز می کنند.

بنابران ملتهای کاهبی از میان خود کسی را که با دلاوری  
و نیکنامی معروف تر دیدند - بسرداری و اداره انتخاب می نمایند  
و بزریر فرمان او از پول، مال و اشخاص چندان میدهند که در  
وقت احتیاج برای همین ملت و وطن صرف کرده تواند. دست  
اندازی خارجی و دشمن را از خود دفاع کند. این است که افراد  
جوان و غیور با اختیار یا جبراً در چنین ایام سلاح بدست شده  
مقابل دشمن در سرحد ها کار میکنند کاهی میشود که از میان ملت یک  
نفر شخص با تدبیر و شجاعت برآمده آسایش داخلی و خارجی مملکت  
را از خود در عمده بگیرد - فداکارها بخرج میدهد - مثلاً اسارت  
سالمان دراز وطن خود را بیک حمله شیرانه دفع میکند (چون  
امیر غازی ما) همراه این سردار مثل دست، پای، چشم، هوش  
اشخاص دیگر نیز می باشند - با حمله هیئت عمومی این افراد که در یک  
سرزمین جمع آمده برای آسایش داخلی اجرای نفوذ داشته رفع  
اشکل و دفع تجاوز دشمن کرده توانند، یا اسم «دولت» میگیرند.  
اینک اشخاصی که بشانه چشم، گوش، دست، و پای یعنی واسطه اجرای



کارهای هر روزه و فوق العاده شده وظیفه های داخل و خارج را از زراعت، صنعت، مدنیت و حرب جدا جدا ذمه دار می شوند «حکومت میگویند»

خلاصه برین وجه دولت علیه یک هیئت سیاسی است که در مملکت اجرای نفوذ نموده تا این آسایش علمی، مدنی، نظامی میکند و در مقابل خارج هرگونه اشکالات حقوقی، اقتصادی نسبت بملکت و مملکت باشد، جواب دهی و استادگی می نماید. یعنی بے انتظامی و نقصان داخلی را رفع، بی حقوقی و تجاوز دشمن را دفع می سازد. برای این کار روانی اشخاص و نظامات مخصوص دارد. وظیفه ها را تقسیم کرده باهم دستی آنها کار میکند ..

بغیر زاده بیانات معلم را از همه زیاده تر هوش میبرد و بخوشی قلب و دماغش می افزود. چه نیم ساعت قبل پیش در ایستاده رفیق خود را آیا مخفانه تردید نکرده بود؟ این بود که جراتش زیاده شد و بر رفیق خود متفخرانه نظر انداخته تبسم می کرد و بگردش چشم برای تذکار اشارت می نمود.

همینکه معلم اشارت و بشاشت او را دید میخواست، هوش او را بطرف خود جلب نماید. صدای توپ چاشت را شنید. همه بطرف در متوجه گردیدند. معلم سر تخته آمد کلمه (نظامات) را نوشته خدا حافظ گویان از در بر آمد.



اگر آواز توپ را نمی شنید نظام الدین خان میخواست سبب  
کتابت این کلمه را پرسیان کند اما همه از صنف بیرون شدند و  
معلم نیز در میان نبود.





## نظامات (قوانین)

معلم از نماز جمعه برآمده طرف چوک (یک بازار مخصوص کابل است) میرفت نظام الدین خان همراه دوسه نفر شرکای خود از مسجد ..... آمده پیش دیواری که در پهلوی نقطه (مختصانه) پولیس است مشغول خواندن ابلاغ بود. یکبار چشمش بمعلم افتاده مجربانه سر خود را خم کرده اشاره سلام نمود. چه بسبب دوری آواز سلام او بگوش معلم رسیده نمیتوانست. بگمان این که معلم از خود خواندن چنین اعلانات و کاغذات دیواری خوش نخواهد شد، حتی تکذیر خواهد کرد، حیا چهره صاف و معصوم او را گلگون و استغفا چشمش پُر ذکای او را شرم گین مترود و بیناک گردید. شرکات احوال خبر نمودند. آنها را نیز از دیدن معلم خبردار باید کرد. شاید تکذیر این جرم مشترک تخفیف یابد. این است که از یک طرف بتحریک آرنج اشارت کرد و از طرف دیگر با آواز نرم گفت -

معلم صاحب بام دوی مارا دید، دیگران بهر طرف نظر انداختند. معلم را از پیش دکان نانهای بطرف خود روان دیدند همه باتلاش سلام کردند. معلم بعد از جواب:



- چه خبر تازه میخواندید گفته قلب اطفال را تسکین داده -  
 چه از چهره و چشم ایشان علامت تلاش (وار خطائے) ظاهر  
 بود - قلب نظام الدین خان نیز قوت گرفت -

- صاحب اینجا نظام نامه تشکیلات اساسی را قاعده قاعده  
 نوشته بود؛ میخواندیم - چنانچه در اوّل مینویسد :

در افغانان وظیفه اداره حکومت مفوض است بهیئت  
 وزراء و اداره مستقله بهیئت وزراء درست است، اما اداره  
 مستقله را خوب فهمیده نتوانستم - گذشته ازین دیروز شما نیز  
 در آخر درس کلمه «نظامات» را نوشته بودید آیا همین نظام نامه  
 را می فرمودید یا خیر؟ معلم تبسم کرد از دیدن چنین اطفال که  
 میان بازار نیز استفاده میخواستند بکنند خوشحال شد - اما برای  
 اینکه ساعت تعطیل این معصومها با سودگی و استراحت و باغ  
 گذرد، انشاء الله فردا ازین مسئله بحث خواهیم کرد و بابان خدا  
 گفت و جدا شد -

روز شنبه همین که معلم داخل صنف گردید، روی تخته  
 کلمه نظامات را بخط دیگری نوشته دید - پرسید :

- این نوشته کیست؟ گفتند :

- نوشته نظام الدین خان است معانی میخوانیم نوشته شما  
 را برای مسئله حساب کل (حک) کرده بودیم این صبح دوباره نوشتیم



معلم بنظام الدین خان متوجه شده گفت :

— فرزند امروز پدتران نایب الحکومه کابل (والی) شده اند .  
شاید در ضمن اختلاطهای اختیاری جناب قبله گاه شما اشغال این  
مسائل را شرح بدهند .

— بلی صاحب اما جناب آغای من از بسکه یابین وظیفه جدید  
تازه شروع کرده اند - شبها بخانه خلی دیر می آیند و تمام روز  
حتی بعض شبها مانیز مشغول کار اداره اند - لیکن دیشب وقت  
آمدند - معنی اداره متقله را پرسیدم گفتند : اداراتی که بهیچیک  
از وزارتات کلاً مربوط نبوده راساً و مستقلاً از طرف مدیریت  
خود اداره میگردد « اداره متقله » میگویند - مثل اداره طبیه .  
حالا قسمی معنی نظامات را نیز فهمیدید یا نه ؟

— بلی صاحب اما شما میفرمودید « رئیس حکومت اشخاص و  
نظامات دارد » اشخاص حکومت شاید همین وزراء باشند و  
نظامات نیز مواد همین نظامنامه تشکیلات اساسی درینجا معلم برای  
اکمال معلومات گفت :

— نور چشم ! نظامات تنها همین مواد نظامنامه تشکیلات اساسی  
نیست - ازین قبیل بیار نظامنامه پایا باشد که دولت بقدر  
اقتضای وقت و حال وضع ، نشر و جاری می کند دیگری  
برخواست .



- معلم صاحب کیفیت وضع همین نظامنامه با چه طور میشود؟  
 - فرزند! صلاح مملکت و ملت کدام وقت که اقتضای  
 چنین اصول کرد - یعنی کارهای روزمره و یا فوق العاده دنیوی  
 و اجتماعی که پیش روی دراز آمد - اگر دران باب دستور العمل  
 مفصلی داشتند اجرامی کنند و اگر نه وزیر با همه ستی مدیران  
 شعبات خود موافق عصر، اقلیم و عرف الهالی یک چند مواد  
 قانونی را بصورت لائحہ تنظیم داده اولاً در مجلس عالی وزراء  
 مذاکره و قرار داد کرده بعد از ان نظر بمملکت ما بمجلس شورای  
 دولت می فرستند - مجلس مشار الیها تعذیل و اصلاح کرده -  
 دوباره مجلس وزراء ارسال می نماید - مجلس وزراء نیز بعد از مذاکره و  
 قبول یا مضای همایونی اعلمحضرت تقدیم میکنند ذات سامی اعلمحضرت نیز حکم  
 و اصلاح و یا عیناً منظور فرموده در میان نظامات دولت علیه اذخار  
 و باجرای اداراوه فرمود چته نشرش اصدار امر مینمایند - شاگرد  
 دیگر اجازت سوال خواسته :

- صاحب شما گفتید «تنها نظامنامه تشکیلات اساسی نیست  
 و علاوه برین در میان نظامات دولت اذخار مینمایند» غیر  
 ازین دیگر چه نظامات هست ؟ و آنها از چه بحث میکنند ؟  
 دولت تا امروز بصد با نظامنامه وضع و نشر کرده مثلاً  
 تقسیمات ملکی افغانستان، نظامنامه وزارتها، اداره پست



مستقلہ، کمرک، نظامنامہ جزائیہ۔ تذکرہ وپا پورت، جس خانہ ہا و سائرہ کہ ہر ایک ازینہا چنانچہ از اسمائش فہمیدہ می شود، راجع بآن باب است روشن تر کنم:

جامعہ دولت بمشایہ یک خانوادہ است کہ رئیس عاملہ برائے ہر شخص از اہل خانہ قاعدہ ہا گذاشتہ وظیفہ تعیین می کند وقت خوردن، خفتن، کارگردش و سائرہ را تفریق نمودہ مثل آشپزی، درباری (محافظے) خانہ رویی، آبکشی، صندوق داری، ناظری، و سائرہ۔

حقوق و وظیفہ ہر شخص معین شدہ کسی بکار کسی دیگر مانع نمیشود و یا داخلہ نمی نماید۔ ہر کس در کار خود دستی درزد منقش موقتاً یا دائماً بریدہ میشود۔ کسی برائے خواہش چیزی از خارج آمدہ وقت دیگر آنرا مشغول نگردہ سر راست از بہمان کیکہ حاجتش موقوف اوست پرسیدہ فیصلہ میدہد۔ همچنین دولت کار ہائے ملت و مملکت را جدا جدا بوزراء (داخلہ، خارجہ، حربیہ، مالیہ، عدلیہ، معارف، تجارت و سائرہ) سپردہ ایشان نیز بواسطہ شعبات و یا بواسطہ ادارات اجرا و تعمیل مے نمایند۔ برین وجہ معنی نظامات را بقرار ذیل خلاصہ میکنیم۔

احکام و قواعدیکہ متعلق منافع عامہ و داخلہ بودہ باصول مخصوص



وضع یافته برای عموم مجبور الاجرا باشد، قانون (نظامات) میگویند -

خلاصه سبب تشکیل دولت، آسایش داخلی و خارجی است خواه حقوقی و نظامی باشد، خواه عرفانی و مدنی - برای این کارها وزراء، مدبران، ولات تعیین فرموده - برای هر یک دستورالعملهای مخصوصی داده حق ملت را نسبت بدولت و حق دولت را نسبت بملت، یا حقوق اشخاص را نسبت باشخاص دیگر تصریح کرده برین وجه اهالی در تجارت و معیشت دین و دنیا آسوده و مسعود گردند - بنا بران قوانین و نظامات را بهیچانکه دولت و وطن خود را - از جان دوست میداریم! اینچنین به نظامات از صمیم قلب احترام داشته، حکمش را بر خود حتمی میدانیم - برای اجرا و تسهیل او - اگر یکمک مانیز احتیاج افتد - حاضر دوست یاریدباشیم -





## بلدیّه

سنوز از بازار خیابان بیازار ارگ نرسیده بود که جمیعت  
 بچه ها از سرک بطرف گنبد تقاره خانه روان شدند - هر چند  
 بدقت تمام نظر کرد نشاخت - خود بخود گفت : معلم صاحب  
 جماعت مارا بطرف بالا کوه وعده سیر میدادند - اگر افراد صنف  
 می بود ، البته باین طرف نمیآمدند - آیا اینها که باشند ؟  
 بسرعت قدمهای خود افزود - این جمیعت نیز به نیم تاریکی  
 زیر گنبد در آمده ، طرف سرک کلان میل میکردند - بسبب  
 دوری شناختن ایشان شکل ترشه - از همه زیاده تر قلب  
 رفیق باین فکر مضطرب بود که از یک طرف قریباً ده دقیقه  
 از وقت معین گذشته ، پیش معلم و شرکار شرمنده میشود -  
 از طرف دیگر امروز به بهانه سیر علمی درین هوای لطیف  
 سر حمل - اگر جمیعت طلبا بطرف بالا کوه رفته باشند با ذوق  
 و استراحت بآنها رسیده استفاده کرده نمیتواند -

چه هوا خیل لطیف نیم خوش و زان ، لباسهای جوچه ها  
 کم کم سبز شده - درهای شیشه گی دکانها تماماً کشاده پوستها  
 کلاه ها لباسها و تنکهای رنگا رنگ وطنی ظریف ، موافق موسم  
 شبنم زمین باغچه امانیه گشته اند سرکشادکی بالای بازار



صافی و نیلگونی کتله هوا خیلی فرح و دلکشاگی حاصل شده -  
 شمع زرین آفتاب، سر یا مها و گنبد نقاره خانه و دکانهای  
 طرف غربی را از نیست و نور دیگر داده - خاصه آبی که دو  
 ساعت قبل باین رسته پاشیده اند؛ زیادتی اواز طرف  
 زمین و هوا منجذب گردیده! زهر پا را نرم، رنگ خشکیدگی  
 ارض را تابناک نموده - اهالی با گرمی تمام مشغول کار و بار  
 و در چهره هیچکس گرفته گی سردی هوا و گل زستان دیده نمی  
 شد - قلب و دماغ هر کس از بشارت و شطارت خندان و  
 شکوفان - خطوط چشم و دهن با نسبت بچند ماه پیش کشاده تر  
 و رنگین تر نمایان میگردد - لیکن درین راه با صفا و خوش هوا  
 تنها چهره رفیق گرفته و قلب این غنچه استقبال پژمرده بود -  
 اتفاقاً دو سوتر بارکش و اشتر بسیاری رد برو آمد و راه تردد مشکل  
 شد - جمیعت بیرون کنیده توقف کردند - ازین حال سیمای رفیق  
 بارنگ تبسم شگفت :

- واه - واه چه خوب شد حالا رسید میتوانم گفت - فی الحقیقه  
 بعد از دو دقیقه بآنها ملحق گردید - سر راست بمعلم آمده سلام داد  
 بدیگران اشارات بشو شانه برادرانه صرف نموده کمبودی -  
 صف پنجم را کمال کرد .... اما دیش میلرزید که مبادا معلم  
 سرزنش نموده پیش اطفال دیگر شرمنده سازد - بنا بران در



مغز خود این جواب را حاضر کرد.

اگر معلم صاحب از دیرمانی پیرسان کند، مانع شدن گل  
کوچه تنور سازی را عذر معقول نشان داده میتوانم.

علاوه برین اطفال نیز از ده افغانان  
تا این جا به دقه دقیقه رسیده بودند  
و این هم ضیاع وقت نکرده بایشان ملحق شده بود.  
خاصه نسبت به هر روز امروز از خانه نیم ساعت پیشتر برآمده  
چه کند که از بر فهای تراکم کوچه را سرتاسر گل گرفته، راه  
ترود مشکل شده ....

موتربا و اشترها گذشته همه اطفال صف منتظم خود  
را بفرموده معلم کشاده آزادانه از پیش قوماندهای کونوالی بطرف  
دریا روان شدند.

یکبار معلم ایستاده شد. میخواست از رفیق سبب دیر  
ماندن او را پیرسان کند. رفیق رو بدیوار کرده مشغول  
خواندن و دیدن لوحه بود. معلم موضوع سوال خود را تغییر  
داده پرسید :

— چه ایستاده؟ همانا این لوحه سیاه و سفید را میخوانی؟  
رفیق ذکای خود را بکار داد و از سوال معلم استفاده  
کرده در حال گفت :



— بلی معلم صاحب، لوحه بلدیہ را میخواندم — اما نفهمیدم —

چه اداره است؟ وظایف عمده، او چیست؟ اداره متعلقه است یا شعبه؟ سوال مقابل، نظر وقت همه اطفال را بخود جلب کرد. اما پسر فرماندان کوتوالی احمد حسن ساکنانه گوشش میداد. دیگران متجسس و آرزو مند این بودند که فی الحقیقه چه اداره است؟ معلم آهسته — آهسته قدم زده بطرف میدانچه مراد خانی میان قوس اطفال مرکز وارد روان شده بر فنیق خطاب نموده گفت:

— فرزند من! پانزده روز قبل که در سرچوک ده بیست نفر صفائی والا (مامور تنظیفات) برای دفع و رفع گل آب برف و باران مشغول بودند؛ آیا میدانید که اجرت خود را از کجا می گرفتند

کاهی که از ساعت هفت شب تان به همراه افراد جماعه در سینه مائو غراف می مانید؛ وقت عودت بخانه تان در همه کوچه و بازار چراغ، فانوس و یا برق می بینید، سر رشته آواز طرف که دیده می شود؟

روزی یکی از برادران شما که از پیش حمام ده افغانان می گذشت، یک نفر فقیر در سر کوچه خوابیده چند مامور و ریشی سیاه و نخنهای سُرخ در برداشتند و گرد او جمع شده بشفاخانه می بردند که بودند —



گادی های سرکاری و رعیتی که از غروب آفتاب اعتباراً مجبور پیراغ داشتن و اینچنین از کوچه های بیروبار (کثرت زیاد) اسپها و گاوها اگر بسعت بروند یا زنگ نداشته باشند، در سر هر کوچه و بازار یک یک امور که بدستش چوب خورد منقش ایتاده توقیف می کنند برائے چیت؟

پنجین در سر هر چند روز اندازه ها - سنگ ها و گزهای اهل بازار را تدقیق نموده، نقصان باشد کشان - کشان صاحب دکان را یکجا میسپند

بکذا باغچه های عمومی، سرکها، برف اندازه ها، کنار آنها را مامورین مخصوص نگه داری نموده گل چیدن، چوب و اخلاط انداختن، ممنوع گفته صفائی و تازگی آنها را بواسطه اعلانات دیواری مطبوع و غیر مطبوع ارشاد کرده در بالائے آنها چشم و گوش شده می ایستند از کجا است؟

برای رفع احتیاج اهالی گاهی بواسطه هندسها و یا شرکت های فنی در هر کوچه و خانه های شهر قسماً بنخواستش مردم و قسماً موافق وظیفه خود اساله و استقائے آب و برق را بمصرف اندک که زحمتش عائد بخود آنها باشد، اجرامی کنند کدام مامور است؟ اینک دیریت که بناهای تازه اهالی را بدون نقشه نمیگذارتند پیش دروازه و درب هر خانه را بسز دراشتن و صفا نمودن و باغچه



کنانیدن توصیه و تنبیه می نمایند؛ راه عبور و مرور مردم را نگرانی نموده صفه دیوار و سنگ زیادتی را دور می کنند، ماموران کدام اداره است!

البته تا دو سال قبل غیر از مأمور صفائی والا دیگر کلمه رایج نبود. حال باید دانسته باشد که همه آنها از طرف همین اداره است که مثل این صداها وظیفه دارد تبخیر دیگر صفائی صحت و انتظام بلده را بعهده خود همین اداره بلدیہ گرفته است کیفیت تشکیل این اداره آنست که سالیانه یکبار مأمورین آن از طرف اهالی با مجلس منتخب گردیده وجه مصارف و تنخواه آنها با اسم صفائی از طرف خانه ها و دکانها تادیه میشود.

جمیعت هنوز به پل سنگین چمن حضوری نرسیده بود که ابرهای بلند سفید و رفوق افق نمودار و باد لطیف سردی بچهره هر کس وزان شدن گرفت. از ترس باران راه انتقامت خود را از روی هوش سرپل گردانیدند چه نسبت به لب دریا این خیابان آنقدر لطیف و سرسبز بود که پیاده گرد را از یکطرف گهائے رنگارنگ و طرف دیگر جویچه آب صاف در نبل میکشید تبخیر دیگر همین صحنه علاوه بر جدول سیم، زرگار، نیلی و سرخ شکهای بدیع خلقت این ناز پروردگان ترسم کرده گردش می نموده. درین اثنا طفلی از معلم پرسید:



معلم صاحب ! از گفته های شما معلوم می شود که این گله ها و  
سبزه ها که از دو طرف ما چون سایه می آید آیا از دستیار سی  
بلدی سابقه بوده باشد ؟

- بلی نور چشم ! اما این قدر را باید دانست که وظائف  
بلدی سابق چون سائر وظایف ها در زمان پیش تقسیم یافته بزمه  
اداره مخصوص مثل امروز گذاشته نشده بود - اما این باغها،  
سرک ها، تنزه گاهها که هر روز بروفق و تعدادش افزوده میشود  
بعد از تشریفات دولت از طرف حکومت شاہی اعلمحضرت بزمه  
وکلای اهالی یعنی اداره بلدی باهتمام و گذاشته شده -  
حالا نبذه از فواید و منافع این سرکها، باغچه و تفرجگاهها  
بشما بیان کنم -

مملکتی که دارایی انجین اثرات مدنی باشد برای ترقی  
ماوی و معنوی مملکت سرمایہ خوش بختی است چه سرکها، ناهموار  
و با خط مستقیم و عمود بیکدیگر مربوط است، راه آمد و شد و  
تردد اهالی سهل میشود - زحمت گل، غبار، خاکباد و آفتاب  
نمی کشند - لباس و پا پوش شان زود خراب و چرک نمی شود -  
طبع شان صاف و براق چهره شان خندان و ممتون از  
ناهمواری و دوری راه وقت آزاد عزیز شان ضائع نمی گردد -  
بپاک و نظافت خو میگیرند، از مرضهای ساری و موسمی قسماً



مضون می مانند - گذشته ازین، نباتات و گلهات تنفس روزانه را تسهیل و مفید می نمایند - یعنی روز مواد مفید تنفس حیوانی نشر نموده بحیریان و صافی خون معاونت میدهند - تفصیل او را در بحث حفظ الصحه میخوانید یا خوانده باشید ؟

چنانچه باغچه ها و تفرجگاه ها برای رفع کلال و ملال زندگی و کاریومی که انسان را دماغاً و بدنّاً افسرده و مانده می سازد - وسیله خوبی می باشد - علاوه برین اها لے بدین سبب دارای تربیه بدلیعی و حس طبیعت و اخلاق بدنی و مغزی بوده چشم و دل بسزه ها و طراوت گلهات تازه فرمند میشود - آسته آسته مضرت کوچه های تنگ و غیر لطیف و بدی خانه های تاریک و بی هوا را حس می کنند - فکر و خیال انکشاف ترقی میابد هر ساعت بدیتر و خوبتر او را آرزو نموده در حیات خانه و کار و بار انشطام پرور پاینده قواعد و قانون حفظ الصحه زندگے می کردند - چنانچه در میدانهای تنیس، بازیهای مدنی و بدنی که قوت عضلات موازنت نمائے اعضا و روح را تأیئن میکنند در چمن حضوری، باغ ارگ، باغ عمومی و سایر جایها اطفال مکتب و یا جوانان رشید وطن پرور خود را برای اینکه عضو سالم این مملکت و ملت برسانند جمع می شوند - چوب بازی چوگان بازی کشتی گیری، اسب دوانی سابقه های دودین



جھیدن و سائر و نموده صحت خود را محافظه، وجود و منفرد خود  
 را تربیه میدهند. خاصه درین باغها و تفرجگاهها یک باجه خانه  
 شاهی آمده شتهای ملی و ترانه های وطنی مینوازند که سماع الحان  
 و نغمات خوش آنها چنانچه گوش ما را با آواز مختلف و بدیع  
 تربیه و آشنا می کند، ایچنین در قلب ما محبت وطن  
 دولت و اینای وطن الهام می نماید.





## مؤسسه های علمی سائر

(کتابخانه ها، تئاتر و سینما و تفریبات)

معلم با ایضاحات حالیه اکتفا کرده موضوع بحث را بطرف دیگر برده گفت :

— لطافت آب و هوای این شهر آن وقت کامل و حسب طبیعت و غذای روح اهالی آن زمان مرقی و حاصل میشود که ازین باغها و سرکها بعضی را بدخل شهر بر دو یا یک قسم داخل شهر را باطراف این فتهای لطیف آورد. اگرچه نتیجه هر دو یک است ؛ اما چاره بتبیر دارالامان ابد بنیان خوبتر خواهد شد. این است که « حکومت نو پایتخت نو » از روز جلوس اعلیحضرت شکار دولت علیه ما شده است.

رو بروی ارک و پهلوی قلعه محمود خان رسیده بودند که صدای زنگ ده از برج ساعت شنیده شد. محمد حسین بیکی از منصب داران که همراه دو نفر کلاه دار و یک نفر آفتاب گیر پوش سیاه می گذشت سلام کرد. رفیق پرسید. — این مرد که شما با احترام تمام عرض سلام کردید که بود او دیگر جواب داد.

— آن شخص واجب الاحترام آغای من بودند (قوماندان



کو توالی، درین وقت هر چهار نفر موصوف بحجیت این محصلین  
خارج از مکتب الحاق نمودند. رئیس بلدیه بمعلم آداب لام  
و احترام بجا آورد. معلم قدم زنان بعد از جواب سلام پرسیده  
- مانده نباشید؛ کجا بخیر تشریف می برید؛ یا اداره یا  
جای دیگر؛ اینها که هستند؛ خاصه آفتابگیر پوش مردم کجا  
می باشد؛ رئیس بزبان انگریزی گفت:

- امروز از هشت بجای تا همین ساعت یکجا ننشسته  
گرویش میکنیم. اگر چه نقشه و بلان شهر کامل باتمام مشتملات  
از دست محمد رضا خان مهندس (بهمراه خود اشارت کرده) دو  
ماه قبل اكمال بافته اداره بلدیه موجود است، لیکن بمشاهده  
و مسائله جایهای لازم را دیده برای یک سنه ماتوغراف عرصه  
موافق انتخاب کرده در حال بتعمیرش شروع می نمایم. در  
طرف یکینم ماه مرتبه پایانش را انجام دادن میخواهیم. چه،  
علاوه بر سنه ماتوغراف باغ عمومی یکتای دیگر نیز درین  
سمتها باید شد.

این آفتابگیر پوش که می بینید، تازه از ایتالیا آمده  
برای این کار و خدمت حاضر کردن فیلمها و قسمه های  
عکس، نقل ایضاغات او را بفارسی نیز تهر می کند. نماینده  
یک شرکت بزرگ می باشد.



اگرچه برای سینه ما توغاف، طرف شرق سرای گادی  
خانه اندرانی را مقرر کرده ایم: باز یک دفعه جایهای دیگر را  
نیز بنحیده بقرار اول خود را راسخ تر شدیم. چه آنجا که عرض  
کردم؛ از یک طرف پهلوی آبت، خدا نکرده حرقی شود، تکیه  
آسان می شود. از طرف دیگر اینجا مرکز مراد خانی، ده افغانان و  
وسائر اطراف ارگ است. بنا بران باند رانی رفته دوباره  
می بنیم. تادر خارج کتب نیز برای پیرو برنا وزن (خاصه زنهای  
ما که از تربیه عصری و اجتماعی خیل عقب مانده اند) مردیک  
دارالتعلیم باشد. چنانچه کتبخانه ملی که متصل گلستان سرای  
و نیاتر (تمشیل و تماشاخانه) که در پس بازار خیابان و لب  
دریای باشد.

گفته های رئیس بلدی را فرماندان تصدیق میکرد. همراه  
جمعیت بدرارگ مقابل گلستان سرای (مقبره حضرت ضیاء الملت)  
والدین مرحوم، رسیده رئیس بلدی در تفاهات او بامان خدا گفته  
جدا شدند.

کتبخانه: پسر فرماندان که از پهلوی معلم میرفت پرسید:  
— معلم صاحب! این کتبخانه را چرا کتبخانه ملی میگویند؟  
مگر این هم از طرف بلدی سر رشته دیده شده؟  
— شما کمان می کنید که لواره و تشکیل بلدی از طرف



شده شاید کتبخانه نیز از طرف ایالتی و ملت بوجود آمده باشد.  
 اگر کتبخانه ملی چنانچه از اسمش معلوم می شود که از طرف ملت  
 است، اما نگرانی او را موقتاً وزارت معارف بعهده خود گرفته.  
 زیرا امروز هر کدام از وطن خواهان بکارهای فعلی دولت در  
 داخل و خارج مشغول بوده بنگرانی او رسیده نمی توانند.  
 کیفیت تاسیس این کتبخانه آنکه چند نفر از ارباب علم  
 و عرفان و فکر و وجدان این وطن جمع شده بجهت حفاظت کتابهای  
 نادر و مفید مملکت در مطالعه و استفاده عموم ملت و ترقی و  
 ازدیاد معرفت هر کدام ازین معارف پروران پنج - ده کتاب زر  
 خرید و موروثة را از حمیت وطن داری باین بنا نهاده مأمور  
 و کاتب مخصوص گرفته به تتخواه او نیز معاونت فرمودند. خدمت  
 نیت خیر آنها را دیده اهالی خاصه دولت نیز خیلی کتابها و  
 پولها تبرع و هدیه کردند.

اینک درین بنا از روی عدد تقریباً بده هزار کتاب  
 جمع شده. معلمین، مأمورین اداره های طلبیه علوم - در  
 ایام تعطیل شاگردان مکتب مخصوصاً خانم های عالمه و متعلمه  
 بعضی درین جا آمده بعضی بنحانه خود برده استفاده می کنند -  
 هر گونه مجموعه های علمی که در داخل مملکت نشر می شود، رساله  
 و کتبی که هر روز بچاپ می رسد و - سه نسخه درین کتبخانه می



آید - علاوه برین پی در پی متمولین با علم و عرفان و اشخاص  
 ترقی خواه مملکت که بیدار بعیده رفته اند، ارمغان گویان  
 از کتاب و رساله های مفیده علمی و فنی، ادبی، تاریخی و اجتماعی  
 آنجا آورده تقدیم این مؤسسه علمی میکنند - نسبت به رسال  
 عدد کتاب و مطالعه کنندگان زیاده می شود - امید میرود  
 که در اندک مدت تعدادش بصد یا هزار جلد بالغ خواهد شد -  
 در هر علم و فن مجله ها و الماریهای جداگانه داشته دفاتر  
 اسماء کتب و رسائل دارد - هر شخص که داخل کتبخانه می شود  
 در حال کتاب و فهرست اسمی را طلب کرده یا کتابی که در  
 نظر دارد اسم او را فوراً از مأمور و حافظ کتب پرسیان نموده -  
 در بانچه یا داخل بنا، سر یک میز مخصوص نشسته مطالعه می  
 کند و یا روی کاغذ از آن کتابها اقتباس و نقل می نماید چنانچه  
 شما وقت مطالعه در صنف مانع مطالعه دیگران نشده مشغول  
 خواندن و نوشتن می شوید با آنجا نیز هر کس آرام و با ادب  
 نشسته ازین مؤسسه علمی خارج از کتب تحصیل اختیار  
 میکند - این خبر جاری اثر جمعیت است که در بالا خواندید -

حالا بنظر رسید : شما از کار های جمعیت که برای ترقی علم  
 و عرفان می کنند و کرده اند یک ماده دیگر را بیان میکنم :  
 در خصوص تربیه و تحصیل اهالی که سن شان از دوره



تحصیل گزشته یا مباحث علوم و فنونیکه در پروغرام داکتر  
مکتب - بسبب اینکه حالی یا مسله نوی کشف شده است -  
داخل شده نمیتوانند، جای مخصوصی ساخته شده، در هفته دو  
سه بار گاهی در یک موسم پی در پی چند ماه درس اختیاری  
(لکسیون)، داده میشود - پیرو جوان، ذکور و نوان آنجا در محل  
های مخصوص نشسته، از زبان یک عالم ماهر بهمان علم میشوند  
درس میگیرند -

تیا تره : رفیق پیش آمده گفت:

- معلم صاحب! از چیزهاییکه در بالا ذکر فرمودید؛ تمثیل و تماشا  
خانه یعنی تیا تر را خواهم شنیدم که وضع تر فرمایید - دیگران نیز  
خواهش ایضاح او را داشته سوال رفیق را تقویت کرده بلی  
صاحب گفتند -

معلم بحث موسسه های علمی سائره را برای اینکه موافق  
آرزو و قابلیت اطفال اکمال کند گفت:

- تیا تر از جمله دارالتعلیم صنعت خارج از مکتب بوده،

از قرنهای بیاری باینطرف در میان ملل قدیمه و جدیده  
معمول و معتاد است - اگرچه تیا تر اولاً برای اظهار و نمایش  
قدرت و مهارت سر شده ولی پی در پی جهت تقویت احتیاسات  
و افکار پُر وجد و ذوق و نازکی مزاج و لطافت طبع جمعیت بشر



تکمیل کرده و ازو فائده های عظیم مادی نیز گرفته شده....  
 چنانچه در مملکت های شرق و اسلام از عصر های دراز  
 - نه با اصول حاضر - موجود است - برای تنقید و اصلاح  
 احوال شخصی و یا اجتماعی، تقویه و اشتراک حواس و افکار اهل  
 را بیک دقیقه هم و حیرت انگیز جلب میداشتند مثال او  
 آنکه مقلدین، شخصی را تقلید نموده مجلس حکم دادان و رجال دولت  
 را گاهی برائے ذوق رسالت تیری اکرم میکردند - و گاهی  
 برائے آتیه در محله های روسا و صاحب منصبان دولت حکایه  
 بعضی از اشخاص حال و ماضی را تمثیل داده هوشیاری و بصیرت  
 آنها را بکار می آوردند - همچنین بازیهای که میان اطفال و  
 بزرگان طبعاً جاری است مثل پادشاه و زیری و ساره که  
 نمونه تیاتر و تماشا خانه است -

تیاتر برای نقل حیات و افکار بجهان آور بمنز و حواس  
 مردم فائده های بزرگ تأیید میکند - مثلاً مقلد با آتش مهارت  
 و صنعت بکار می برند که یک دفعه تاریخی مرده را در قلب  
 و دماغ تماشاگران بتجیر دیگر مشاهدان، زنده و مؤثر می سازند -  
 نتیجه های مفید و دلچسپ بسیاری بوجود می آورند ...

اصلاح معیشت و حیات اجتماعی و فردی جمعیت بشر را  
 گاهی بخنده و گاهی برقت موفق میشوند چه ایشان امروز دارای



اصول و قواعد مخصوصند - درس مضامین و اصول او را در مکاتب و مدارس جداگانه حاصل می کنند -

خلاصه تیارتر بهر حال دارالتعلیم صنعت بوده یک شعبه بزرگ صنایع مستظرفه است که انشاالله در ادبیات خواهید خواند -

سنة ما توغراف :- ساعت ۱۱ شد - اطفال نیز بجاییکه جهت سنة ما توغراف انتخاب می شد رسیدند - از آنجا که دوباره از دور آفتابگیر پوش را دید، رفیق از معلم پرسید :-  
 - معلم صاحب ! همان فرنگی که همراه رئیس بلدیه میرفت که بود؟  
 - فرزند ! این مرد ایتالیائی است - نمائنده یک شرکت صنایع نفیسه است - چنانچه ما هم داریم وظیفه این تجارتخانه که در تمام نقاط ایتالیا و شرق و شمال افریقا و در بعضی جایهای ترکیه ایران و سائره شعبه ها دارد آثار صنایع ایدیار بیدار و دماغ بدماغ رسانیدن با تعبیر و گیر نقل حیات و افکار عالمان و صنعت کاران کردند - ایضاً او آنکه : و قتیکه شبیه گردانها (مثل و تقلید کارها) یک حکایه و یا حالی را در صحنه ارائه کردند - و یا حجت ترسیم ماهرانه در معرض تماشا آوردند فوتوس او را با ماغین مخصوص بزرگ گرفته بهزارها متر طول تصویر مکررش ثبتت قسمدهای عکس کرده می شود - هرگاه دوباره



آرزوی تماشا سودا بواسطه برق روپا پرده سفید عکس او را  
نشان میدهند - امروز آنقدر ازین صنعت فائده میگیرند که همه  
در سهای طبیعی و تاریخی را در روپا او میخوانند -

خلاصه سه ماه توغراف برای تعلیم و قانع حال و ماضی و آرائه  
مناظر دور و نزدیک وسیله بسیار خوبی است که در ضمن تماشاء  
مورد استفاده است انشاء الله در بحث فزیک خواهید دید -  
معلم برای رفع حیرت اطفال و مخصوصاً این طفل قابل  
بایضاح بیانات خود زیاده اهتمام را کافی دانسته میخواست قطع  
سخن کند - یکی از طلباء گفت :

- معلم صاحب برادر بزرگ من در ماشین خانه کار می کند -  
بوت ، موزه و سائره کارچرم را بسیار خوب میدوزد - ملا امام  
محلّه نام او را (ضغکار) مانده و ماشین خانه را (دارالتعلیم صنعت)  
گفته زیاده مرح می نماید - آیا همین طور است یا خیر؟

- همین طور است که ملا امام میفرمایند - اما اینقدر فوق  
دارد که دو قسم صنعت است یکس صنعت معمولی و تجارتی ؛ دیگر  
صنعت نفیس و ظریف ماشین خانه از قسم معمولی و اقتصادی  
تیار از قسم ظریف و عالی است کارهای معمولی خواه از دست  
خواه از دستگاه و ماشین برآید ؛ از قسم اول است ، برعکس  
انزونیجات حساسات لطیف و خیالهای نازک و ظریف باشد ، از



قسم دوم است - مؤسسه و اداره خانه که در آنجا قسم اول را یاد میدهند دارالتعلیم صناعت گفته میشود و دوم را آموزاند؛ دارالتعلیم صنعت خوانند موافق است -

با وجود آنکه مقصد اساسی سیاحت امروزه ماعاضه بدروس اشیا بوده (دروس اشیا نیز بهمین معلم تعلق داشت). نشان دادن صابون و شمع ریزی که در ده خدای داد صناعت خانه بزرگی دارد؛ در نظر داشتیم - لیکن انقلاب هوا مارا مجبور بهودت نمود - برآی آنکه وقت بایستی استفاده نرود کتبخانه، تیارتر سنه ماتوغراف را بوسیله خوبی برای شما ایضاح کردم - سرک پیش باغ عمومی چون یک کُرد گل پرانه فرح بود - آواز توپ چاشت بخم و بیج کوه آسمانی و شیر دروازه خورده یک چند دفعه عکس صدابصول آورده - سکون هوا را بجوش داد - زنگ دوازده برج ساعت و صدای لطیف جریان دریا گدو یکجا شده ترانه سوراوار گردید - خاصه معده با باقرانات متعاده همضم کار روانی کردن گرفتند -

برای اینکه گفته های معلم چون نقش بر آب نشود به تنبیه ذیل جلب نظر وقت اطفال کرد:

حال بخانه تان عودت می کنید - بعد از صرف نان



و استراحت، همین یاد داشته‌های خود را دوباره دیده نوشته  
 های تانرا البته اکمال و توسیع خواهید کرد. گفته اجازت  
 فرمود. شاگردان همه بیک آواز البته معلم صاحب گویان  
 سلام وداع داده هر یک بطرف خانه خود روان شدند.



با اتمام شیر محمد خان ناشر

ختم شد



143



2

John Smith

11